دیباچه

این کتابچه ترجمهٔ نطقی است که سنه ۱۹۰۹ عیسوی
راجع به انکشافات سفر دوم به وسط آسیا در
انجمن رائل جغرافیکل سوسایتی لندن کرده بودم و
اینجا ذکر بعض اسبابیکه مرا به ترجمه و نشر آن نطق
وا داشت لازم می نماید - از وقتیکه تفصیل سفر
من مجملاً در جریدهٔ آن انجمن شایع شد و بعد ازان
خودم تمام واقعات را مفصلاً در دو جلد کتاب بسیار

بزرگ (موسوم به رُوئنز آف[1] دیزرت کتای)
نوشتم همواره بدیده حسرت میدیدم که بعض
از دوستان من که در هندوستان و ترکستان
و ایران و سرحد افغانستان می باشند بواسطهٔ آشنا
نبودن به زبان انگلیسی از درک مقاصد و نتائج
سفر من بکلی محروم مانده درصورتیکه همان اشخاص
در کارهای من کمال دلچسپی را داشتند و از امداد
مشفقانهٔ آنها بود که در سفر سوم (از سال ۱۹۱۳
تا ۱۹۱۶) در انکشافات دیگر کامیاب شدم و
علاوه ازین جلب توجه اشخاص دیگر برای سفر
آتیه که در مد نظر دارم شاید کمال اهمیت را داشته باشد
پس برای رفع آن[2] و حصول این[3] مناسب دانستم که

(۱) یعنی خرابه های دشت ختا و این اسم کتابی است تصنیف
سر اوریل استین که کمپانی مکملن در لندن طبع نموده اند +
(۲) یعنی محرمیت (۳) یعنی حاصل کردن توجه دیگران +

شمهٔ از حالات سفر من و نتایجی که عائد شد بفارسی
ترجمه شود و مخصوصاً این امر موجب ابتهاج
قلبی من خواهد بود که مختصری از شرح مسافرت
و انکشافات در وسط آسیا و ذکر بعضی اشیاء
قدیمه که بدست آوردم بزبان ایرانی نوشته
شود زیراکه بموجب تحقیقاتی که کرده ایم محقق
و مدلل شده است که از ابتدای ایجاد تاریخ
بزرگترین مرکز دانش و تهذیب و صنعت تمام
آسیا ایران بوده است. اشیاء قدیمه که از مکانات
مخروبه بیابانهای وسط آسیا بدست آوردم
بهترین دلیلی است بر اینکه علوم و فنون
قدیم ایران به اعلیٰ درجه در ممالک چین
نفوذ و رسوخ داشته است و هرگاه
حسیات دانش پرور ایران مؤید نبودی
هرگز فلسفه هند و صنعت یونان در اقصی شرق

جلوه‌گر گشتی. ولی اینرا هم لزوماً باید بگوییم
که ایران قدیم (که توجه مرا از مدتها به خود
معطوف داشته) از ایران کنونی خیلی
بزرگتر و وسیع‌تر بوده است. در زمانی حدود
آن از سمت مشرق تا اطراف کوهستان هندوکش
و دریای سند و از سمت شمال تا سر دریا
یعنی رود سیحون امتداد داشته است
چنانچه در تمام آن ممالک زبان شیرین
ایران هنوز کالشمس فی وسط السماء رونق افروز
است. و در نواح ممالک شمالی هندوستان
نیز (غالباً بواسطه محبوب القلوبی سلاطین با اقتدار
که از وسط آسیا آمده و از میامن علوم ایران

به صفت تهذیب و تمدن متصف بوده اند
زبان ایران تا یومنا هذا زبان علمی شناخته
میشود پس مسلم است که در ممالک بسیار وسیع
و بسیط برای این کتاب طالب پیدا تواند شد
لیکن آرزوی من این است که بیش از هر جا
در مملکت افغانستان و بلخ و بدخشان و نواح
کوهستان هندوکش که تا قرنها از پرتو تهذیب
ایران و هندوستان و یونان منور بوده به
محضر قبول درآید

با اینکه این ممالک همواره جالب توجه ارباب
تاریخ بوده ولی تاکنون برای اکتشافات
آثار عتیقه در این ممالک کما ینبغی کوششی

نه شده است. اُمید دارم که سعادت
یاری کند تا آن ممالک فرح بخش را
که از ابتدای جوانی غایت آرزوی
من است بزودی زود به بینم.
در آخر فریضهٔ ذمّهٔ خود میدانم که
تشکرات صمیمانهٔ خود را به سه نفر تقدیم
نمایم اولاً به جناب آقا محمد ابراهیم
ایرانی که در سلیس نوشتن عبارات
حتی الامکان همت گماشتند. ثانیاً
به جناب مولوی ظفر حسن که علاوه از
امداد دوستانه در توضیح و تشریح اصطلاحات
مخصوصهٔ علم جغرافی و اثار عتیقه در کار

طبع ونشر این کتاب نیز سعی بلیغ نمودند. ثالثاً

بہ حضرت مستطاب اجلّ عالی آقای سردار

گل محمد خان نمایندۂ دولت علیّۂ خداداد افغانستان

در ہندوستان کہ باکمال شفقت اوقات عزیز

خود را صرف ملاحظۂ این کتاب و قبل از طبع

در اصلاح عبارات و کلمات غیر مروّجۂ ان بذل

مرحمت ومرا مادام العمر رہین احسان و مکرمت

خود فرمودند۔ اوریل اسٹین

۷ مارچ سنہ ۱۹۲۱ عیسوی

مطابق ۲۷ جمادی الثانی

سنہ ۱۳۳۹ ہجری

۷۸۶

هوالباقی

بعد از انکه در سنه ۱۹۰۱ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۱۹ هجری) از سفر ترکستان
چین برگشتم همیشه در این خیال بودم که فرصت دست دهد
تا بار دیگر به آن ملک رفته مثل سابق به کشف آثار قدیمه بپردازم
زیرا که امید قوی داشتم که در خرابهای آن بیابان بعضی اشیاء
و یادگار بدست تواند آمد تا از آن ظاهر شود که در زمان قدیم تهذیب
هند و چین و یونان در آن مرغزارهای اراضی دریای تارم وجود
داشته. چنانچه خوشبختانه از انکشافات سفر اولم تا یک اندازه ظاهر
شد لیکن بواسطهٔ ملاحظه و تحقیق اشیائیکه در سفر اول بدست
آورده بودم برای سفر ثانی هیچ فرصت نشد تا سنه ۱۹۰۴ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۲۲ هجری) که پیشنهاد مفصلی بدولت هند پیش نمودم

به این معنی که برای سفر ثانی تدارک شود تا بار دیگر به
مطلوب خود یعنی آن خرابها که در بیابان تکلماکان است
و ازانجا به سمت مشرق تا لوپنور و سد اسکندر برسم.
بواسطهٔ میل وافری که عالیحضرت لارد کرزن (فرمانفرمای
هند) به این کار داشتند و مدد دوستان که میدانستند
نتیجهٔ این انکشافات بجهت ترقی علم تاریخ و آثار قدیمهٔ
هندوستان مفید تواند بود در سنه ١٩٠٥ عیسوی (مطابق سنه ١٣٢٣ هجری)
درخواست مرا دولت هندوستان منظور نمود. خیلی
کوشش کردم که همان سال حرکت کنم لیکن ممکن نه شد.
آخر الامر در ماه اپریل سنه ١٩٠٦ عیسوی (مطابق سنه ١٣٢٣ هجری) از کشمیر
براه افتادم درصورتیکه مدت شش ماه برای تمام کردن
آن دو جلد کتاب بزرگ موسوم به ختن قدیم کار کرده بودم.
برای رسیدن به ترکستان چین این مرتبه راه دیگری
انتخاب کردم که فقط برای طالبان علم جغرافی خوب بود و
در آن روزها هیچ فرنگی نمیتوانست ازان راه بگذرد.

به این اراده که از مملکت پشاور و سرحد هندوستان میان
یاغستان سوات و دیر رفته از انجا بچترال و بعد کتل
بروغیل را عبور کرده بوادی جیحون و پامیر افغانستان برسم
از طرف اعلیحضرت امیر افغانستان امیر عبدالرحمن خان هم اجازه
حاصل شد که یک قسمتی از مملکت افغانستان را که از زمان سرحد
بندی پامیر هیچ فرنگی ندیده) سیاحت کنم - این مرحمت اعلیحضرت
امیر افغانستان بسیار باعث شکرگذاری شد - گمان نداشتم به
این زودی اجازه داده شود. فقط مشکلی که در پیش داشتیم این
بود که آیا عبور کردن با اسباب از دره لواری که ۱۰۳۰۰ فت(۱) بلند
و در زیر برفها پنهان بود ممکن میشود یا نه. بهر حال ۲۸ اپریل
سنه ۱۹۰ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۳ هجری) از قلعه چکدره سوات براه
افتادیم - این قلعه جای مشهوری است چرا که زمان شورش
قبائل انولا جنگ های سخت اینجا واقع شده - در این سفر دو نفر
معاون(۲) همراه داشتم یکی موسوم به رای رام سنگه که مرد بسیار

(۱) فت لفظ انگلیسی است سه فت یک گز میباشد (۲) معاون یعنی مددگار.

دانا و در سفر اول هم همراه بود. دیگری نایک رام سنگه که در فوج
مهندس عهدهٔ ده باشیگری داشت و امداد او در کارهای
عکاسی و نقشه نویسی وغیره بسیار مفید بود. و یک نفر جلودار داشتم
که اسمش محمد جو یارقندی بود. از وفاداری این مرد پیر همین قدر
میگوییم که چون خواست بما ملحق شود با دلیری فوق العاده از
دره های پر برف خطرناک عبور کرد اگرچه در آن راه یک پارچه
یخ از کوه لغزیده شش نفر از همراهان او را هلاک نمود اما خودش
بحمد الله نجات یافته بما پیوست. طباخی هم داشتم که از مسلمانان
هند بود. رانیصاحب نوکری داشت موسوم بجسونت سنگه
مردی کوچک اما مضبوط بود. در سفر اول هم همین نوکر برای
رانیصاحب طبخ میکرد. هرگز نوکر هندی مثل او قابل اعتماد
و مهذب ندیده ام. خلاصه مقصود از این مسافرت فقط این
نبود که به ممالک دور برسم بلکه لازم بود که از حالات قدیم
نیز آگاهی حاصل کنم. لهذا مناسب می نمود که اولاً بروم بوادی
های آن طرف سرحد که افواج اسکندر دو هزار و دویست (۲۲۰۰) سال

قبل از آنجا گذشته بودند. در آنجا مکانات مخروبه از عهد بدهه قابل ملاحظه بود و نیز تحقیق نسب و نژاد مردمان در عرض راه دریلسیار دلچسپی داشت +

خلاصه. روز سوم ماه مئی رسیدیم به پای دره لواری آن وقت دانستم که هرچه در خصوص این کوه گفته بودند مبالغه نبوده - درمیان تنگناهای پر برف رفته پیش از طلوع آفتاب از کوه بسلامتی گذشته و بتعجیل از راه وادی عمیق رود چترال به قلعه دروش رسیدیم. روز دیگر به سرعت از کنار رودخانه و سنگهای بزرگ راه پیموده به پای تخت چترال که مرغزار کوچک و در دامن کوهستان بلند واقع است رسیدیم. در اثنای اقامت چند روزه برای تحقیق نسب و نژاد مردمان آنجا خوب فرصت بدست آمد یک قسمت بزرگ از طایفهٔ دارد در چترال موجود است به سبب قدیمی بودن این نسل جالب توجه ارباب تاریخ و محققین نژاد انسانی می باشد. اغلب اشخاصی را که برای تحقیق نسب و نژاد معاینه کردم مردمان کوهستان هندوکش که به فارسی حرف می زدند

واہل کافرستان بودند۔

بعد بواسطۂ کارہای لازمی مجبوراً بہ سمت دریای جیحون و بام دنیا حرکت کردم۔ باانیکہ درہین رود یارخمن و تصحیح بہ تعجیل سفرمیکردیم بازہم چون اطلاعات صحیحہ بہ من دادہ بودند درعرض راہ بعض سنگہای حجاری شدہ از ابتداء زمان بدھ وقلاع قبل از اسلام پیداہ کردم ودانستم کہ اطلاعات آن دو نفر واقعہ نویس چینی کہ درتاریخ وجغرافی وسط آسیا ولیل ما بودند صحیح بودہ۔ قبل ازین مرا یقین شدہ بود کہ درسال ۷۴۹ عیسوی (مطابق ۱۳۸ ہجری) یک فوج چین کہ از کاشغر وپامیر می آمدہ وتمام مملکت یاسین وگلگت متصرف شتیہار ا تاراج کردہ بودند عبور آنہا از ہمان راہی بودہ کہ این درہ ہای بروغیل ودارکوت واقع است خیلے مایل بودم کہ علامات آن راہی کہ این فوج عبور کردہ پیدا کنم زیراکہ تاریخ نشان نمیدہد کہ ہرگز فوجی بہ این نظم وبزرگی از کوہستان صعب المرور پامیر و ہندوکش گذشتہ باشد پس بہ این قصد بہ طرف درۂ دارکوت (کہ ۱۵۴۰۰ فت بلند است) روانہ شدیم۔ چون راہ پر از یخ

و برف بود بعد از ۹ ساعت زحمت و مشقت به بالای دره
رسیدیم. هیچ کس را گمان نبود که ما به بالای دره توانیم رسید حتی
رهنمایان ما که از اهل سنج و واخی بودند میگفتند که رفتن به بالا در آن
فصل زمستان ممکن نمیشود. بعد از قدری ملاحظه و تحقیق یقین کردم
که اطلاعات رسمی کامهن چی در خصوص آن راه و دره تمام راست است
در وقتیکه بر آن قلۀ کوه پر از برف ایستاده و بوادی یاسین که
۶۰۰۰ هزار فت نشیب بود نگاه میکردم خیلے متاسف شدم که در
آن حدود هیچ یادگاری برای آن جنرال دلیر کورین دکه هزارها
سپاهی را از آن کوهستان صعب المرور عبور داده بود) ساخته نشده
است. خلاصه. روز نوزدهم ۱۹ ماه مئی از کوهستان هندوکش که
پائین ترین کوه آن موسوم بهبر وغیل و تقریبا ۱۲۴۰۰ فت بلند است
گذشتیم چونکه آن سال بیش از معمول برف باریده بود راه پر از
برف و این قدر صعب بود که اگر از طرف افغانستان بما مدد نمیرسید
هرگز نمیتوانستیم سامان و احمال خود را از دره بگذرانیم. چه قدر
باعث خوشی بود برای من وقتیکه دیدم نزدیک شده ام

به منبع رود جیحون و آن سرزمین دلکش که از اوائل جوانی انتظار دیدنش را داشتم ولی مثل بسیاری از فرنگیان دیگر قبل ازین موفق به آمدن نه شده بودم. برای پیش رفتن من تا سرحد چنین و پامیر تمام لوازم سفر و ضروریات بحکم اعلیحضرت امیر افغانستان امیر عبدالرحمن خان آماده شده بود و نیز کرنل شیرین دل خان را که فرمانده افواج بدخشان وغیره بود با عدهٔ سپاه به سرحد فرستاده بودند و چون وارد شدم با کمال ملاطفت از من پذیرائی شد الحق وجود کرنل شیرین دل خان در آن وقت برای من نعمتی عظیم بود صحبتش را غنیمت شمرده عزم رحیل را بدل به اقامت نمودم این مرد شجاع و جنگجو در ایام پرخطر قبل و بعد از جلوس اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان جنگهای سخت کرده بود و نه فقط اطلاعات مفیده در خصوص آثار قدیمه بدخشان و بخارا داشت بلکه خودش به شخصه مثل یک جلد تاریخ بسیار دلچسپی بود از همه بامزه تر این بود که گفت در ایام جوانی برای استقرار امنیت چنانچه رسم مردمان وسط آسیا بوده از سرهای یاغیان کله منارها ساخته

خلاصه- علی الصباح ساعت ۳ با کرنل صاحب خدا حافظی
کرده براه افتادیم و کرنل صاحب همانجا تامل کردند که مبادا
مزدوران بارهای ما را واگذاشته از نیم راه بگریزند و حقیقتاً اگر
مزدوران از کرنل صاحب خوف نداشتند هرگز اسباب
های ما را حمل نه میکردند +

راه کنار جیحون بسیار پر زحمت بود زیرا که راه زمستانی بسبب
طغیان رودخانه بند و راه تابستانی هم در زیر برفها دیده نمیشد
جست و خیز یابوهای بدخشانی ما در آن پرتگاه(۱) ها بسیار حیرت انگیز
بود و فقط مدد و خبرداری سربازان افغان بارهای ما را از
افتادن در رودخانه نجات داد و یک روز در کرغیز بسر بردیم اگرچه
بسیار سرد بود باز هم دریاچه پامیر و جائیکه آب دو شاخه شده از
چلپ جنگله آمده قسمتی به طرف مرغاب و دریاچه و قسمتی بجانب
آب پنجه سیر و تماشا نمودم. روز ۲۷ مئی به پای درهٔ دنجیر که ۱۴۲۰۰
فت بلند است رسیدیم لارد کرزن مینویسد که همین جا منبع رود

(۱) پرتگاه را بزبان ترکستان اش کوه میگویند +

جیحون است وگمان میکنم صحیح باشد در روز عبور از دره و
سرحد افغانستان وچین بقدری زحمت ومشقت دیدیم که
بنوشتن نمی آید- راه ونخچیر پر از برف وباوجودیکه وقت صبح هوا
بشدت سرد ولی روی برفها نرم بود چنانچه سواره رفتن ممکن نشد
بعد از جد وجهد بسیار آخر الامر نصف شب بود که به سرحد چین
رسیده ودر موضعی که هیزم برای آتش دستیاب میشد فرود
آمدیم +

روز دیگر همین که قدری از پامیر تغدمباش پائین شدیم به آن راه
بسیار قدیم رسیدیم که هیون سانگ چینی بعد از مسافرت زیاد در
هند در سنه ۶۴۲ع عیسوی (مطابق سنه ۲۱ هجری) از همین راه
برگشته بود- در آن جا یک قلعه خرابه سنگی بنظرم رسید میگویند
که دختر یکی از سلاطین چین را در آن قلعه محبوس کرده بودند.
برج وحصاری که در بالای کوه کرغن یعنی برج دختر شاه را
دیدم بقدر ۵۰۰ فت از رود تغدمباش بلند است وچنان
ظاهر میشود که این قلعه در زمان هیون سانگ نیز خراب بوده است

در این وادی ها هوا بقدری خشک است که دیوارهای قدیمی
با اینکه فقط از خشت خام ساخته شده هنوز دیده میشود ؛
از آتاشنگ خام تا کاشغر یکصد و هشتاد میل مسافت را
در شش روز طی کردیم با وجودیکه بواسطه آب شدن برفها و
سیل زیاد دشواریها پیش آمد. هشتم جون بعد از سواری
کردن شصت میل وقت شب وارد کاشغر شدیم چنین گرد و
طوفان گرد و غبار بود. دوست قدیمی من جناب مکارتنی
صاحب ایلچی اعلیحضرت پادشاه انگلستان در کاشغر با کمال
الفت و مهربانی از من پذیرائی نمودند مدت دو هفته که با
ایشان ماندم اگرچه بسبب کار زیاد از صبح تا شام مشغول
بودم اما بسیار خوش گذشت. مکارتنی صاحب علاوه
ازین که برای مسافرت من از طرف حکومت چین
اطمینان حاصل نمودند یک نفر محرر بسیار قابل هم بمن
معرفی کردند. اسم این شخص چیانگ سه یه و اهل چین بود.
خدمات این شخص عالم چینی برای پیش رفت مقاصد من

خیلی لازم میشود میتوانم گفت که از مساعدت بخت با چنین وجودی دوچار شدم زیرا که در ایام مسافرت او منشی من و معلم من و در تحقیقات علمی یار و مددگار من بود همینکه قدری بزبان چینی آشنا شدم مصاحبت دلپذیر او در آن زمان محنت و تنهای برای من فوز عظیمی بود. این مرد کوچک لاغر از زحمت و مشقت سفر بکلی بی پروا و علاوه از دلچسپی در حال گذشتگان این رفیق باوفای من نهایت درجه مردم شناس و ظریف بود. از وقتیکه از او جدا شده ام اتصالاً آرزو دارم که بار دیگر از دیدارش مستفید گردم۔

خلاصه. روز ۲۳ جون از کاشغر عازم ختن شدیم بعد از قیام چند روز در یارقند برای تکمیل قافله از قبیل مزدور و مال بارکش، به سمت کوهستان کونلون که قریب کاکیار در طرف مشرق واقع است روانه شدیم در آنجا پانزده هفته کار زیاد کردم علاوه از ختم کردن کارهای کتابی جهت فرنگستان در تحقیق حال و نژاد مردمان پخپو نیز بسیار مصروف

بودم۔ شرح آن راه غیر معروف که در آواخر جولائی از میان کوه
پامیر به ختن رفتم زیاد است و اینجا نتوان نوشت ٭

از سفر سابق تا حال که باز به این مرغزارهای فرح بخش برگشته
ام بیش از پنج سال طول کشیده و در کمال مسرت
فوراً با حکام چین بملاقات پرداخته و بذریعه دوستان ترک
در پیش رفت مقاصد شروع به تحقیقات نمودم۔ لازم بود
که در مدت چهار هفته تمام سلسله کوهستان کونلون را که در سمت
جنوب ختن واقع است معاینه کنم که بر تحقیقاتیکه در سنه ۱۹۱۰ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۲۸ هجری) کرده بودم اضافه شود و نیز تفصیل حالات آن
پنج چاهها که آب رود یورنکاش از آنجا بیرون می آید بنویسم
از راه بالای اولوغاتدوان و درهٔ برینجگ که در سنه ۱۹۰۰ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۱۸ هجری) پیدا کرده بودم پیش رفته تقریباً نیمه
ماه اگست بوادی لنسار رسیده و بزودی بکشیدن نقشه آن
پنج چاههای بزرگ که از کوه کونلون آن سلسله کوچک به سمت
شمال سرازیر است مشغول شدیم۔ آنجا از دیدن سنگهای بزرگ

که گویا بواسطهٔ شدت برودت شکسته بودند خیلی حیرت کردیم
جائیکه ما بالا می رفتیم بیش از ۱۶۰۰۰ فت بلند و همه سنگهای
پاره پاره چنان بر روی یکدیگر جمع بود که گویا دیوهای زمان
قدیم آنهارا آنجا خرمن کرده اند سنگهای کوچک از کوه
پائین آمده بر روی یخ چال ها تا چند میل چنان معلوم میشد
که رودخانه بوده و حال متحجر شده[1] پیدا کرده است. یخهای آن
یخ چالها بسرعت آب میشد و طغیان آب در آن وادی عمیق
بسیار برای ما پر زحمت بلکه خطرناک بود. ایکاش که زحمت
های ما منحصر به همین موانع طبیعی بود و از جهات دیگر آسوده خاطر
می بودیم ولی افسوس که علاوه ازینها در خصوص آذوقه و حمل
و نقل وغیره نیز بسیار تشویش داشتیم در تمام آن کوهستان
مایهٔ امید ما فقط یک ده کوچک آنجا بود که جمعیتش کمتر از
دویست نفر و از اشرار مطرود[2] خلق بودند نه فقط از همراهی
با ما به آن یخ چال ها ترسیدند بلکه از این هم ها همه داشتند

(۱) یعنی مثل سنگ شده (۲) مطرود یعنی از شهر رانده شده.

که شاید ما آنها را مجبور سازیم که آن راه غیر معلوم را بما نشان بدهند که در میان کوهستان کونلون واقع و تقریباً پنجاه و هفت سال قبل در ایام حکومت حاجی حبیب‌الله رئیس ختن از همین راه با لداخ مراوده جاری بوده و اکنون اثری از آن ظاهر نیست. از حسن اتفاق اسباب چنان فراهم آمد که ما رو به پائین وادی پشته روان شدیم و آنجا در خصوص اصل کوهستان جنوب رود یورنکاش اطلاعات مفیده حاصل نمودم و یقین شد که برای رسیدن به منبع یورنکاش باید از سمت مشرق براه افتاد.

خلاصه. روز نهم سپتمبر به ختن مراجعت نمودم و آنجا برای تدارک سفر و ملاحظهٔ اشیائی که مردمان جسته و آورده بودند چند روز توقف کردم. بعد به سمت بیابانی که به طرف شمال مشرقی است رهسپار شدیم و در آن بیابان آن طرف راوک استوپا از آثار مکانات مخروبه معلوم شد که یک زمانی آنجا آبادی بوده. چون آن بیابان وسیع را که در

کنار شمالی هنگو یه واقع و موسوم به طالمی می باشد تفحص کردم
اشیاء زیاد دیده شد مثل کوزه شکسته و اجر شکسته وغیره
که چندین میل ریگزار که سابقاً آباد بوده و حال از قرن ها
ویران شده فراگرفته و نیز چند تخته گچ از زیر زمین بدست
آمد که یک زمانی بدیوار بتخانه برای زینت نصب کرده بودند
و گویا از قرن پنجم و ششم میلادی میباشد +
اشیائیکه اینجا پیدا کردیم بسیار دلچسپی داشت زیرا از
اشیاء معلوم می شد که اگرچه این مقامات مثل تاتی از دستبرد
و انسان تباه شده هنوز در زیر زمین اشیاء قدیمه باقی
است که از شر انسان و اثر بادهای سخت محفوظ مانده -
چیز دیگر که دلچسپی داشت کثرت آلات مطلا بود و این
تائید قوی بود برای قول من که چندین سال پیش حقیقت
ورق طلا بیان کرده بودم که از شستن خاک ختن پای
تخت یوتنکان حاصل میشود - از هنگویه تا تی پیش رفته
بخرابه های کوچک رسیدیم که حالات تباهی عمارات قدیمه را

که در جنگل مابین ریگزار و اراضی مزروعه واقع است نشان
میدهد. یک نفر دهاتی از خرابه های ختلائیک بعضی نوشتجات
جسته بود انعامی به او وعده دادم که مرا به آنجا ببرد چون آنجا
رسیدم خیلی نا امید شدم چراکه جز تخته شکسته زیاد چیز
دیگر در زیر ریگها بنظر نرسید لیکن بعد از اندکی تفتیش معلوم شد
که اینجا بتخانهٔ بدھ بوده نوشتجات زیاد بدست ما افتاد
باوجودیکه مردم برای جستن خزانه زیاد کاوش کرده بودند
اما به این اشیاء که زائرین آنجا گذاشته و در زیر ریگها
باقی مانده بود هیچ آسیبی نرسیده علاوه ازین اوراقیکه
به زبان سنسکرت و چینی و تبتی یافتیم. بعضی اوراق و
تختهای دیگر بزبان غیر معلوم ختن نیز بدست آوردیم عبارات
این نوشتجات اغلب از کتاب مذهبی بده نقل شده تختهٔ
گچ زیاد منقش که برای زینت به دیوار بتخانه نصب کرده
بودند نیز دیدیم. از پیدا شدن چند سکهٔ چینی در بتخانهٔ دیگر
که زائرین در آن جا گذاشته بودند معلوم شد. که آن

خرابه ها از اواخر قرن هشتم میلادی می باشد در اینجا مدت ده روز از طلوع تا غروب آفتاب با وجود گرما و گرد و غبارِ سخت برای صاف کردن تبخانه و خانه های اطراف با عملجات زیاد کار کردیم +

کریا بهترین مرغزار در آن ریگزار و تقریباً ۳۶ میل بطرف مشرق چارچان واقع است شتران این مملکت مشهور می باشند۔ هفت شتری که بعد از سه قانِ امتحان زیاد خریده بودم۔ بهترین وسیلهٔ باربرداری بودند تمام سامان و ذخیرهٔ قافله را براین هفت شتر و چهارپایو ہی بارکش حمل نمودیم لیکن چون موقع رسید۔ برای حمل اشیاء قدیمه و نیز اسباب مزدوران و آب لازم شد که مال بارکش زیاد بکرایه بگیریم۔ در این گونه سفرها اغلب اوقات ذریعهٔ اذوقه رسانی و حمل و نقل بکلی غیر ممکن می شود۔ خدارا شکر که آن هفت شتر خودم که از کریا خریده بودم بسیار خوب از کار بیرون آمدند۔ و در شدائد خیلی بُردبار و بعد از دو سال

مسافرت چنان چاق و فربه بودند که چون پیش از روانه شدن بسمت هند آنها را فروختم از قیمت اصلی آنها بیش از صدی پنجاه روپیه فایده شد، هرچند که این فائده برای من نه بلکه برای دولت هند بود۔

روز ۱۴ اکتوبر به بنیاکه آخرین مرغزار کوچک بطرف مشرق است وارد شدیم آنجا بعضی خرابه ها از قرن سوم میلادی بود و بزودی در آن خرابه ها که پنج سال پیش اشیاء همه پیدا کرده بودم مشغول به انکشاف و تفحص شدیم مصمم شده بودم که برای این سفر آن قدر مزدور همراه بگیرم که بتوانم آنهارا آب کافی بدهم در یک روز توقف آنجا بواسطۀ رسوخیکه ابراهیم بیگ داروغۀ قدیم من در آنجا داشت توانستیم که پنجاه نفر مزدور و شتر زیاد و آذوقۀ کافی برای چهار هفته جمع کرده. راه ما تا سه منزل از میان جنگل سرسبز بکنار رود نیا و آخرین قریۀ مسکون که دیدیم مزار امام جعفر صادق بود و هما نجا هم

آب رود نیا بزمین جذب میشد. بعد از دو روز طی راه
رسیدیم به آن تپه های ریگ که در وسط آن ده مخروبه
واقع است در اثنای راه از کنار بعضی مکانات مخروبه
و درختان میوهٔ خشکیده گذشتیم که در سفر سابق ندیده
بودم. روز دیگر در سمت شمال مکانات مخروبه دو میل
دور از انجاکه در سنه ۱۹۰۱ میلادی (مطابق ۱۳۱۹ هجری)
تجسس کرده بودم شروع بکندن زمین نمودم و نتائج
دلخواه حاصل شد بواسطهٔ بزرگی تل های ریگ در سفر سابق
این خرابه ها که غالباً در انتهای نهریست که یک
زمان آب از رود نیا میگرفته ندیده بودیم - اول جائی را
که حفر کردیم معلوم شد که محل سکونت بوده و چون بقدر
چهار فت ریگ ها را برطرف کردیم سطح مکانی دیده شد
و تخته های زیاد نوشته شده بزبان خروشتی از اطاق
سمت مغرب بیرون می آمد - همینکه تختهٔ اول بیرون آمد
و انعامی برای آن دادم بعد متصلاً تخته های دیگر هم ظاهر

شد. این نوشتجات قدیمی بزبان هندی دگویا که صاحب منصبی درمیان کاغذهای بیکاره ریخته بوده. بعضی از این تخته ها بشکل مستطیل یا جعبه که بطور لفافه استعمال می شده و بعضی بشکل های دیگر و تقریباً برای حساب و کتاب رسمی و نیم رسمی استعمال می شده. بسیاری از آنها به همان حالت اول بسته و بعضی مهر هم داشت +

بعضی اسباب دیگر مثل صندلی شکسته که بوضع بد دیونان نقاشی شده و آلات بافندگی و قالب کفش و تله موش گیری و ظرف طعام خوری بزرگی جستیم و چون از سابق تجربهٔ کافی حاصل کرده بودم هر یک از این اشیاء که بیرون می آمد فوراً می شناختم و می فهمیدم که چیست +

پس از آن رفتیم به خرابهٔ که نزدیک خیمه گاه ما بود و از اثر باد و ریگها فقط هیکلی از آنها دیده میشد. اولاً جائی را که ظاهراً طویله یا منزل نوکرها بنظر میرسید تفتیش کردیم ولی معلوم شد که آنجا جز تودهٔ خاک و به هیچ نیست اما همینکه

خاکروبه ها را به اندازهٔ هفت فت بیرون ریختیم یک آلهٔ چوبی کوچکی جستیم که گویا بطور خاک انداز استعمال میشده درمیان خاکروبه ها چیزهای عجیب نیز دیده شد مثل پارچه های ابریشمی و پنبه و مندد مهرهای آهنی و استخوانی و چرمهای قلاب دوزی شده و قلمهای چوبی و ریزه های ظروف لاکی و آلات چوبی. بهتر از همه دوازده تخته یافتیم که باکمال سلیقه بخط چینی نوشته شده و بعدها معلوم شد که این تخته ها را باهدایا[1] تقدیم بزرگان آن محل کرده بودند. تفصیل انکشاف خرابه های سمت جنوب آنجا بسیار طولانی است و نمیتوانم نوشت. ازین مکانات هم تخته های بسیار از قبیل مکتوب و دفتر حساب وغیره بخط خروشتی و نیز تخته های منبت کاری و اسباب خانه داری پیدا کردیم نزدیک این مکانات علامت باغهای بادیوار و خیابانهای سفیدار دیده میشد و تنهٔ بعضی درختان که در پناه تپه ها محفوظ مانده بقدر دوازده فت بلند بود. ابنیه[2] که دراین جا محفوظ مانده

(۱) هدایا جمع هدیه یعنی تحفه ها یا پیشکش (۲) ابنیه جمع بنا یعنی مکان ۰

وضعاً بسیار شباهت دارد به عمارات حالیه ترکستان
بیابان بید رخت و نظارهٔ آنجا بسیار فرح بخش بود آن
ریگستان وسیع خیلی شبیه است بدریا فقط تفاوتی
که داشت این بود که تنهٔ درختان و چوبهای ایستاده دلیل
بر وجود مکان بود۔ اگرچه شرح پانزده روز زحمت پر فایده
که اینجا کشیدیم مفصلاً نمیتوانم نوشت اما ذکر بعضی نوشتجات
قدیمی که جستم لازم است۔ وقتیکه در سمت مغرب آن خرابها
یک منزل بزرگی را تفتیش میکردیم چوبهای منبت کاری
بدست آمد و دانستیم که آن منزل مال شخص متمولی بوده
و چون از اطاق دیگر تختههای نوشته شده که یکی از آنها
سه فت بلند بود یافتیم ظاهر شد که صاحب این خانه صاحب
منصب بزرگی بوده پس بخیال جستن چیزهای دیگر به اطاقی
که گویا دفترخانهٔ آن شخص بود رفتیم و همینکه کلنگ زدن
اول را زدیم یک بسته نوشتجات که عدداً بیش از صد پارچه
بود بیرون آمد ظاهر شد که این نوشتجات که اینجا جمع شده در

زیر ریگها محفوظ مانده متعلق به دفترخانه بوده. در اثنای
کندن زمین و تفتیش از شخصی که مرد با دیانت و در کندن
زمین با تجربه بود انکشاف عجیبی کرد. همینکه من بجانب او
نگاه کردم دیدم که دست های خود را به سوراخی مابین یک کلوخ بزرگ
و دیوار فرو برده یک تختهٔ سالمی بیرون آورد و پیش از
آنکه از او سؤالی بکنم مجدداً یک تختهٔ مستطیلی که هنوز بحالت
اول در جعبهٔ لفافه بند و سر به مهر بود. بیرون آورد. چون
آن سوراخ را بزرگتر کردیم یک دفینهٔ پُر از این قبیل
مکتوبات پیدا شد و از جستن این دفترخانه بیش از پیش
بر مسرت من افزود. این نوشتجات که گویا سندات و معاهدات
بوده اغلب بسته و سر به مهر و ظاهر شد که اینها را درین موضع سپرده
اند که در وقت لزوم بکار آید. طرف جنوب این مکانات
خیلی تاریک بلکه ملال انگیز بود. خرابهائیکه میخواستم تفتیش
کنم اغلب در میان توده های ریگ به ارتفاع چهل و پنجاه گز
بلند و بالای آنها درختان گز سبز و خشک بود. بعد از اندکی

درسمت شمال به یک فضای روشنی رسیده قدری آسوده
شدیم خانه های آن طرف خیلی کوچک بود اما چیزهای عجیب
پیدا کردیم. بفاصلهٔ شصت ذرع دور از آن خرابه یک
میدان چهار گوشهٔ کوچکی است با درختهای توت خشکیده
که تنهٔ بعضی تا ۱۰ ده و دوازده ۱۲ فت بلند است و در زمانی سایهٔ
آن درختها بر حوضی که هنوز گودال آن دیده میشود می افتاده
است. تحقیق کردن جوی که از آن آب رود خانه بدرختها
میرسیده و حالا محو شده چندان مشکل نبود زیرا که عقب
پشتهٔ ریگ نزدیک یک پل پیاده روی بقدر نود ۹۰ فت
طولانی بر روی جوی خشکی افتاده و از ستونهائیکه پل
را به آن می بسته اند هنوز دوتا بر پا است. تا مسافتی بیش
از دو میل بسمت شمال مغربی بر اثر کنار جوی خشک رفتیم
اگرچه در بعضی جاها روی آن را ریگهای نرم پوشیده
و بنظر نمی رسید. اما مجدداً درمیان قطعات جنگل و توده های
ریگ آشکار میشد. در تمام این سرزمین از هر طرف آثار

خشکی هویدا بود. در اثنای این چهار صد میل مسافت عجیب که در میان بیابان طی نمودیم از ینیانزدیک چرچان تا چارخلیک چندین مرتبه برای تفتیشات دلچسپ موقع بدستم آمد لیکن تفصیل آن را اینجا نمیتوانم نگاشت ٭

وقتیکه از مرغزار چارخلیک بخرابه های شمال لوبنور رکه در سنه ۱۹۰۵ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۱۸ هجری) داکتر هدن پیدا کرده بود) میخواستم بروم برای تدارک لوازمات این سفر طولانی بسیار وقت پیش آمد چراکه پنجاه نفر مزدور بجهت حفر کردن زمین و اذوقهٔ کافی بجهت پنج هفته و شتر زیاد برای حمل اذوقه و آب یا یخ به اندازهٔ که در مدت هفت روز رفتن و هفت روز مراجعت و نیز مدتیکه آنجا بمانیم برای تمام قافله بس باشد لازم بود. و تمام این ضروریات را می بایست که در سه روز فراهم کنم. چه قدر این کار هولناک نمود وقتیکه دیدم عدد شتران فقط به بیست و یک رسید آنهم با شترهای خود و آنهائیکه از چرچان بکرایه گرفته بودم. از حسن اتفاق ده نفر

نگاری ابدالی که در خدمت داکتر هدن بوده برخلاف
دیگران از خطرات این قسم سفر ترس نداشتند به من ملحق
شدند. اگرچه به جهت صرفه جوئی وقت و اذوقه لازم بود
که به تعجیل به سمت منزل مقصود خود که در شمال بیابان لوپنور
واقع است برانیم لیکن در خرابه های میران مابین چارخلیک
و آبدال بطور آزمایش قدری تفتیش کردیم. چیزهائیکه
اینجا جستم مرا تحریض نمود که بار دیگر به انجا برگردم. یازدهم
دسمبر ۱۹۰۶ میلادی (مطابق ۱۳۲۴ هجری) از رودخانهٔ تارم
که هنوز یخ نه بسته بود گذشته قافلهٔ خود را از آبدال حرکت
دادم. یک روز از یالنگ ها ی ابتدای لوپنور بطرف مشرق
رفتیم و از مدو بخت در یک طالابی یخ زیاد یافتیم. علاوه
بر بار کردن هر شتری که بدست آمد تقریباً سی ۳۰ خر را هم یخ بار
کردیم که رفته و در همه راه بمانند تا ما برسیم. این راه ما غالباً
نزدیک همان راهیست که داکتر هدن در وقت مراجعت
اختیار کرده بود. در این راه هیچ راه نمائی نداشتیم بجز

قطب نما و علامت خرابه هائیکه داکتر هدن در نقشه خودش
ظاهر کرده بود حتی شکاریان لوپ هم ازاین طرف نگذشته
بودند. روز پانزدهم دسمبر از آخرین وادی و درختان سفیدار
وگز گذشته و بزودی بموضعی که از اثر بادهای سخت (چنانچه لازمهٔ
حصهٔ شمالی لوپنور است) سائیده شده رسیدیم بواسطهٔ نشیب
بودن پشته ها و تیزی کنار آبرو ها که همه از اثر بادهای شدید
واقع شده. و ازان ظاهر میشد که باد از شمال مشرقی به طرف
جنوب مغربی میوزد) به پاهای شتران بسیار اذیت رسید
چنانچه لازم شد که بیچاره ها را نعل کنیم و با اینکه از طلوع
آفتاب تا شب در حرکت بودیم بیش از چهارده میل
در یک روز نتوانستیم پیمود. چنان ظاهر میشد که در آن نواح
سابقاً دریاچهٔ بزرگی بوده و همینکه قدری پیش رفتیم بعض
آلات از قبیل تیرهای سنگ چخماقی و ظروف ناهموار و سایر
اسباب عهد حجری[1] جستیم هیچ شک نماند که پیش از ایجاد
تاریخ اینجا محل سکونت بوده. آن وقت باد سرد شدیدی

(۱) عهد حجری آن زمانرا میگویند که مردم هر چیز را که لازم داشته اند از سنگ می ساخته اند.

از شمال مشرقی میوزید و کم مانده بود که خیمهٔ من نصف شب از شدت باد بیفتد. تقریباً در تمام مدت اقامت ما از آن باد در اذیت بودیم خصوصاً در چند هفتهٔ آخر که درجهٔ سردی از صفر[1] هم پائین تر رسید. خوشبختانه آنجا تنه های خشکیدهٔ درخت برای آتش بسیار پیدا شد و الّا به اهل قافله بیش از آن صدمه وارد می آمد +

نهایت درجه مسرور شدیم وقتیکه روز هفدهم دسمبر اولین نتیجه که علامت آن مقام بود بنظر ما رسید. در اول شب به پای بتخانهٔ خرابه رسیده خیمه زدیم این بتخانه در این سرزمین عجیب مثل علامت سرحد بندی نزدیک خرابه های قدیمی واقع است. مدت یازده روز بلا انفصال آنجا تفتیش نموده و چون مزدور زیاد داشتم تمام آن خرابه ها را صاف کرده و نتائج مفیده حاصل شد. در اینجا هم مکاناتی را که از چوب و گچ ساخته شده بود مثل مکانات نیا یا دهای شدید نقصان رسانیده است

(۱) یعنی از حالت یخ بستن خیلی سردتر بود +

بحدیکه دیوارهای سمت مشرق و مغرب که از گل مضبوط ساخته شده بود بکلی محو شده ولی دیوارهای سمت شمال و جنوب هنوز بنظر میرسد از این ظاهر بود که همیشه باد از مشرق میوزیده است. از حسن اتفاق چند جا در زیر ریگها و خاکروبه ها بعضی اشیاء قدیمی محفوظ مانده بود و درمیان توده خاشاک که صدفت طولانی وتا وسط آن جائی که گویا سابقاً قلعه بوده میرسیدیم یک دفینه یافتیم. با اینکه آن محل کوچک و خیلی کم مکانات باقی مانده بود باز هم کاغذها و الواح(۱) نوشته که اغلب بزبان چینی و برای کارهای دولتی بوده بدست ما افتاد و از نوشتجات زیاد که بزبان خروشتی یافتیم معلوم شد که در لوپنور هم مثل نیا همان زبان قدیم هند عمومیت داشته و در امورات مملکتی و کاسبی استعمال میشده. چوبهای منبت کاری خوب و اشیاء صنعتی و ظروف فلزی(۲)

(۱) الواح جمع لوح یعنی تخته۔

(۲) فلز۔ معدنیات را گویند مثل آهن وغیره۔

وچیزهای دیگر زیاد بیرون آمد از این اشیاء ظاهر شد
که صنعت و حرفت بدهه و یونان که یک زمانی در پشاور و
کابل و بلخ و نیا رواج داشته در لوپنور هم موجود بوده و
این اشیاء با انهائیکه در نیا یافتیم باندازهٔ مشابهت
دارد که گویا اینجا هم مثل نیا از اواخر قرن سوم میلادی
ویران شده است.- از نتائج انکشافات ما بخوبی ظاهر شد
که بزرگترین مکانات آن خرابه ها مخصوص برای افواج چین
بوده و چنان معلوم میشود که این افواج به جهت حفاظت
آن راه بزرگ (که از تنگهانگ در جانب مغرب کوتسنو و
مرغزارهای رود خانهٔ تارم میرفته است) درآنجا ساخلو
بوده اند.- و نیز از نوشتجات قدیم چین دانستیم که آن راه کصد
و ده سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام درآن بیابان باز شده
و سبب ابتدای توسعهٔ مقاصد سیاسی و تجارتی چین شد تا آخر
ایام سلطنت طبقهٔ هن به همان حال باقی بوده است.
اگرچه دلائل متعدده بود که اهمیت آن قریه سمت مغرب

بیشتر بواسطهٔ تجارت بوده نه از سبب زراعت لیکن
تغییرات طبیعی که در آنجا بواسطهٔ خشکی روداده خیلی حیرت
انگیز است. تا یکصد و پنجاه میل به سمت مشرق هیچ
آب گوارا نبود.

چون بعضی از شتران را فرستادیم به سرچشمه های التمش
بلاک معلوم شد که آن آبها به اندازهٔ شور است که با وجود
تشنگی پانزده روز شتران ابداً نتوانستند از آن آب بخورند
و هر چند که سردی شدید بود اما بواسطهٔ شوری آب یخ نه
بسته بود. از جستن آب در چشمه های سمت شمال ناامید شدیم
و ذخیرهٔ یخ هم خیلی کم باقی بود. بعضی از اهل قافله هم بیمار
شدند و معلوم شد که باد سرد چه قدر آنها را اذیت میکند
پس خیلی خوب شد که کارهای ما در خرابهای آنجا روز ۲۹ دسمبر
سنه ۱۹۰۶ عیسوی (مطابق ۱۳۲۴ هجری) به انجام رسید
اغلب خیمه های خود را و اشیاء قدیمه که بدست آورده
بودیم به ابدال فرستاده و خودم با چند نفر از میان

بیابانیکه قبل از آن ندیده بودم به سمت شمال مغربی روانه شدیم - اگرچه این راه پرزحمت لیکن دلچسپ بود - بعد از هفت روز بسلامتی وارد تالاب[1] های پُر از یخ تارم شدیم از آنجا پیش رفتن امکان نداشت چراکه تپه های ریگ بلند و از راه لوپنور خیلی صعب[2] تر بود - چونکه در این راه درخت هیچ پیداه نشد بواسطهٔ سردی بسیار زحمت بما رسید (زیراکه هوا ۸۴ درجه سرد تر از حالت یخ بستن بود) بعد از آن برای انکشاف خرابه های میران به سمت چارخلیک شتافتم میران جائیست بکلی ویران و نزدیک تپه هائیکه از کوهستان به سمت باتلاقهای لوپنور کشیده شده واقع است مدت سه هفته که آنجا مشغول کار بودیم اذیتی که از بادهای خنک بما رسید هرگز فراموش نخواهد شد لیکن بعد از این همه مشقت نتائج عمده حاصل کردم همینکه اولاً در آن قلعهٔ مخروبه شروع بکندن کردیم آثار کامیابی نمودار شد +

---

(۱) تالاب حوض بزرگ را گویند (۲) صعب یعنی مشکل

دراطاقهای آن قلعه (که سابقاً از قرن هشتم تا نهم میلادی مقر
افواج تبتی بوده) خاک و بهای زیاد بود. بقدر ده فت
خاک و بهارا برطرف کرده تقریباً یک هزار تخته و کاغذهای
مکتوبه پیدا شد اغلب آنها بزبان تبتی و بعض دیگر شبیه به
کوک ترکی یعنی ترکی قدیم بود. چیزهای دیگر مثل ظرف شکسته
و پارچهٔ لباس و اسلحه(۱) وغیره نیز بسیار پیدا شد. از کثافت
آنجا ظاهر بود که افواج تبتی به چه نکبت(۲) دران قرا ولخانهٔ
سرحد زندگی میکردند. مسلم است که این قلعه را اینجا ساخته
بودند به جهت حفاظت آن راه بزرگ که از مرغزارهای
جنوب تارم تا تونهانگ میرفته است. چند بتخانهٔ خرابهٔ بدھ
راکه نزدیک قلعه بود تفتیش کرده چیزهای بسیار کهنه و
خوب پیدا کردم چنان معلوم میشود که چهار صد سال قبل
از آنکه تبتیها قلعه را بسازند این بتخانه ها ویران بوده. در
یکی از این بتخانه ها تخته گچ های بزرگ پیدا شد که شکل بدھ

(۱) اسلحه جمع سلاح یعنی اسباب جنگ مثل شمشیر وغیره (۲) نکبت یعنی بدبختی وادبار.

بر روی آنها نقش بود و چون بعض از دیوارهای شکسته را
که دیدم بوضع یونان کنده شده ظاهر است که در زمان قدیم
صنعت یونان اینجا وجود داشته از نقاشی بالای ستون
که مجلسِ عبادت در روایت بدھ می باشد بخوبی ظاهر است
که در صنعت نقاشی هم بعینه مانند هنر حجاری خیالات و
موضوعات هندی را با کمال فطانت لباس صورِ یونانی
پوشانیده به منصهٔ شهود جلوه گر ساخته اند و الحق این از
محسنات مخصوصهٔ هنر نقاشی و حجاری بدھ و یونان است
لیکن بواسطهٔ اختلافات هوائی از صنعت آن زمان اثری
در خودِ هند بنظر نمیرسد - در نقاشی پائین دیوار هم که بسیار
دلچسپی داشت نصف پیکرِ فرشتگانِ قشنگ بال دار را
با مهارت کشیده بودند - بدیعتر از اینها شبه دائرهٔ از صور
غلامان و کنیزان بود که در میان شده های گل لوازم متنوعهٔ
تعیّش و زندگی را حاضر کرده بودند وجود جائی به این قشنگی
در آن بیابان که چون قاع صفصف خشک و بایر است

منافات کلی دارد. از نوشتجات خروشتی که جستم ظاهر شد که
این بتخانه تقریباً از قرن سوم میلادی متروک و مخروب شده.
خلاصه از میران به ابدال رفتیم هرچند که خانهای کپری آنجا
خیلی محقر و من هم در پیچیدن و بستن اشیائیکه در چهار ماه بدست
افتاده بود مشغول بودم ولی بعد از زحمتهای میران این یک
هفته قیام در ابدال بسیار راحت بخش بود. یک قافلهٔ بزرگی
به نگرانی دو نفر از ملازمین ترک که بواسطهٔ صدمهٔ زیاد دیگر
نمیتوانستند با ما همراهی کنند روانهٔ کاشغر نمودم که رفته و
اشیاء را به مکارتنی صاحب بسپارند و خودم روز ۲۱ فروری
سنه ۱۹۰۷ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۵ هجری) عازم مسافرت طولانی
شدم به این ترتیب که از منزلهای توچویتقا به توهوانگ
که در سرحد مغرب کنسو واقع است رفته از آن جا به نزدیک
پای تخت مملکت چین برسم. این همان راهیست که مارکوپولو
پیموده است و ششصد سال قبل از مارکوپولو هیون سانگ
نیز بعد از مسافرت زیاد در هندوستان از همین راه با یادگارها و کتب مقدسهٔ بد

به چین معاودت کرده بود. دویست[۲۰۰] سال قبل از مسیح علیه السلام یعنی از وقتیکه دولت چین اراضی دریای تارم را بحیطهٔ نفوذ سیاسی خود در آورده بود تا مدتها بعد از آن این بیابان بایرکه سیصد[۳] و پنجاه میل طولانی است ممر[(۱)] کاروان و قوافل بوده فقط گاهیکه این راه متروک واقع شده بواسطهٔ انحطاط قوهٔ چین در سمت مغرب بوده با ملاحظات صیانت ثغور و قطع تعلق با همسایگان سبب انقطاع تجارت گردیده است ولی تقریباً بیست و پنج سال قبل مجدداً این راه را باز کرده اند چونکه در این راه آب گوارا پیدا نمیشود فقط در ایام زمستان که یخ همراه توان گرفت عبور از این راه امکان دارد. در اثنای هفده روزکه این بیابان راطی نمودیم به جهت ملاحظات جغرافی خوب فرصت دست داد ولیکن تفصیل آن را اینجا نمی نویسیم همینکه از اراضی رود سولوهو گذشته و به نقطهٔ که پنج منزل دور از مرغزار تونهونگ است رسیدیم اولاً قراول خانه های خرابه و بعد از آن علامت دیواری که به آنها

(۱) ممر یعنی راه.

می پیوست پدیدار شد. از حسن اتفاق همینکه نزدیک یکی از برجهای قراولی زمین را قدری کندیم بعضی اشیاء قدیمه با چند تختهٔ نوشته شده بزبان چینی وغیره بیرون آمد و نیز از آثار قدیمه که در عرض راه دیدم یقین کردم که این خرابه‌ها بنا برسم قدیم برای استحکام سرحد ساخته شده و وضعاً شبیه است به دیوار بزرگ سرحد کانسو*

در تونهانگ چند روزی توقف کردم و همینکه اهل قافله و حیوانات از زحمت سفر قدری آسوده شد ند بار دیگر به همان بیابان سرد برای تحقیق و انکشاف دیوار خرابهٔ سرحد برگشتم* اگرچه این کار با مشقت بود اما فوائد دلپسند هم حاصل شد. این دیوار در بیابانی واقع شده که از قصبهٔ سرحد انهسی به سمت مشرق تماماً سنگ ریزه است الّا اینکه در بعضی نقاط قطعهٔ جنگل و تودهٔ ریگ بنظر میرسید*

چون حاکم و سایر صاحب منصبان تونهانگ از این خرابها هیچ اطلاع نداشتند لهذا از کارهای من خوش

و برای امداد حاضر شدند. ولی بسبب تعصب عوام
هیچ راهنما با ما همراهی نکرد لهذا در بعضی جاها که چند میل
این دیوار بکلی محو و در بعضی نقاط که در زیر زمین مجهول
الحال واقع بود لازم شد که در این گونه مواقع خودم
اثر دیوار را پیدا کنم. بدتر از همه اینکه مزدور لائق
به جهت حفر کردن زمین دستیاب نمیشد. عملجات که
فقط بواسطهٔ تهدید حاکم توهانگ به ان بیابان هولناک
همراه ما آمده بودند با اینکه من با آنها بسیار خوب سلوک
میکردم همیشه خوف داشتم که مبادا بگریزند و یا بسبب
خمار و خواب آلودگی (چنانچه عادت تریاکیان است)
درمیان بیابان گم شوند. خلاصه اولاً به سمت شمال
مرغزار رفته و بعد از راه بیابان مغرب توهانگ
به دیوار قدیم رسیده در مدت دو ماه از انتهی تا
انتهای مغربی آن مسافت یکصد و پنجاه میل اثر آن
دیوار را معاینه کردیم و نیز در قراولخانه های بزرگ

و کوچک که نزدیک آن دیوار بود برای اشیاء قدیمه تفتیش
نمودیم - بهترین راه نمای من همان بروج بزرگ بفاصله
دو یا سه میل بود و پیوسته نزدیک آن بروج خانهای
کوچک که مسکن سربازان بوده بنظر میرسید از الواح
مکتوبه بزبان چینی که در هر یک از خرابه‌ها جستم و به امداد
محرر خود چیانگ سو یه آنهارا خوانده معلوم کردیم که
این خط سرحد از دویست سال قبل از مسیح علیه السلام
بوده و در همان اوان که مقی سلطنت داشت امتداد
حدود چین بوسط آسیا شروع شده - از مکتوباتی که تاریخ
داشت دانستیم که از یکصد سال قبل و تقریباً تا یکصد و
پنجاه سال بعد از میلاد مسیح علیه السلام در این سرحد
سربازان محافظ ساخلو بوده اند - مقصود اصلی از ساختن
این دیوار سرحد حفاظت مملکت جنوب رود خانهٔ
سولوهو بوده چراکه آن مملکت به جهت قیام و
عبور افواج چین و مامورین سیاسی که به جهت

تشدید(۱) و توسیع(۲) قوهٔ نظامی چین به ارضی دریای تارم فرستاده شده بودند کمال اهمیت را داشته است چنان معلوم میشود که تمام این انتظام را برای رفع حملهٔ دشمن شمالی خود یعنی هیونگنو کرده بودند ومنها که اعقاب(۳) هیونگنو بودند تا چند قرن بعد ازان تا حدود رودخانهٔ دنیوب در یورپ تسلط داشتند.

زمینیکه این دیوار را برآن ساخته اند به جهت حفاظت ونگاهداری اشیاء قدیمه خصوصیتی کامل داشته است. زیرا هر چیزیکه در زیر سنگریزها یا خاک پنهان شده بکلی سالم مانده بود. وچون ان بیابان از دو ۲۰۰۰ هزار سال چندان باران ندیده هرگز انجا زراعتی نه شده بلکه از اثر بادهای شدید هم در امان بوده پس هر چیز که از زیر خاک بیرون آوردیم مثل الواح نوشته شده

---

(۱) تشدید یعنی محکم کردن (۲) توسیع وسعت دادن.
(۳) اعقاب یعنی اولاد.

و ابریشم و لباس و اسباب و اثاث خانه و سایر چیزهائیکه
مفید به علم آثار عتیقه[1] می باشد تماماً سالم و بی عیب
باقی مانده بود. بعض اوقات به محض برطرف کردن
قدری ریگ های روی زمین قریب قراولخانه های
مخروبه توده های خاشاک دیده میشد و از میان آنها
تخته های مکتوبه که گویا از دفترخانهٔ صاحب منصب
نظامی قبل از مسیح علیه السلام بیرون انداخته بودند
جستیم و با وجودیکه بیش از دو هزار سال گذشته
و این تخته ها در میان اشیاء فنا پذیر مثل کاه و پارچه
کهنه وغیره بود باز هم تازه بنظر میرسید. عدد نوشتجات
که جستم به دو هزار رسید و اغلب آنها متعلق به نظم و
نسق و حرکت و استعداد نظامی بود. علاوه از
اطلاعات رسمی خطوط شخصی هم دیده شد که خویش و
قوم صاحب منصبان نوشته بودند. از مطالعهٔ این

(۱) عتیقه یعنی کهنه و قدیم بعضی انتیکه هم میگویند*

نوشتجات دکه کهنه ترین مکتوباتی است که در چین و وسط آسیا تا حال پیدا شده) و نیز از ملاحظهٔ مساکن مخروبه و اسباب و اسلحه بخوبی ظاهر میشود که در این حدود ویران وضع زندگانی چه طور بوده. بعضی خطوط بزبان ایرانی نیز جستم دلیل بر این بود که از دیار مغرب به مملکت چین از این راه که بواسطه دیوار محفوظ مانده تجارت جاری بوده وچنان مفهوم شد که این خطوط از بازرگانان ایران یا مغرب ترکستان که برای ابریشم به چین می آمده اند بوده است ×

اگرچه ساختن استحکامات دفاعیه (در چنان بیابانیکه هیچ پیدا نمیشود) کار بسیار مشکلی بوده ولی مهارت مهندسین قدیم چین مکرر مشاهده میشود که چطور بر رفع هرگونه مشکل اقدام نموده اند. در بعضی جاها خط مدافعهٔ خود را تا کنار باتلاقهای شور و دریاچه ها رسانیده و آنها را به منزلهٔ سد قرار داده اند زیرا که دشمن از آن

باتلاقها عبور نتوانند کرد و برای ساختن دیوار نیز به بعض
اسباب تشبث(۱) جسته‌اند که اگرچه ظاهراً چندان
قوتی ندارد ولی مخصوصاً برای انکار بسیار مفید ثابت
شده چنانچه بعد از دو هزار سال هنوز باقی است مثلاً
دسته‌های نی را که در باتلاقها پیدا میشود بیکدیگر محکم بسته
و در لای دیوار بکار برده‌اند. بواسطهٔ نمکین بودن خاک
و آب و مرور ایام آن دیوار تقریباً حالت تحجریت(۲)
پیدا نموده و از دستبرد(۳) و تمام قوای سوای بادهای
سخت در امان مانده است. در اثنای معاینه مکرر دیدیم
هرجا که دیوار متوازی یعنی به طول در جلو باد واقع شده
تماماً محفوظ مانده ولی جائیکه بعرض در جلو باد و مورد
تصادم(۴) ریگها بوده بکلی شکسته یا محو و نابود گردیده
است در این ایام باد از مشرق و شمال مشرقی

(۱) تشبث یعنی گرفتن و چنگ زدن (۲) یعنی مثل سنگ شده.
(۳) دستبرد یعنی ظلم (۴) تصادم یعنی به هم بر شدن بیکدیگر خوردن.

باشدت (۱) حدت میوزد. چنان مستفاد میشود که از دو هزار سال پیش این دیوار همین طور شکسته و خراب افتاده است *

عرض آن دیوار سرحد همه جا هشت فت می باشد و الآن در بعض جا نیز یا دوازده فت بلند است. لیاقت و مهارت مهندسین از آن برجهای طلایه (۲) ظاهر میشود که با وجود قلت اسباب و مزدور ساخته اند. این برجها از خشت خام ولی مضبوط و به ارتفاع سی فت بلکه بیشتر میباشد. یک قلعهٔ کوچکی که گویا علامت دروازهٔ یونان بوده و چینی ها برای دریافت آن تجسس بی ثمر کرده بودند بنظر رسید دیوار های این قلعه از گل محکم و بقدر پانزده فت عریض است. یک عمارت دیگر هم هست که بسیار باشکوه و محکم بقدر پانصد فت طولانی و دیوار های آن شش فت عرض و بیست و پنج فت

(۱) سختی و تیزی (۲) طلایه یعنی دیده بانی و قراولی *

ارتفاع دارد اولاً از بزرگی آن خیال کردم که قصری است
لیکن بعد از آن از کتیبہ باتیکہ تاریخ داشت دانستیم که
این عمارت یکصد سال قبل از مسیح علیه السلام قورخانۂ
بزرگی بوده است بجهت افواجی که از آنجا عبور میکرده
یا ساخلو[1] بوده اند +

تفصیل معلومات و تجارب چند ماهه که در پای دیوار
سرحد قدیم چین بانهایت خوشی گذشت (زیاد است
و اینجا جز مختصری درج نمیشود. در آن ایام وقتیکه قبل
از غروب آفتاب در میان خرابه های مشرف به برج
ایستاده و بطرف برجها که از پرتو خورشید درخشان و
و تا مسافتی بیش از ده میل نمایان بود محو تماشا میشدم
نه فقط این دو هزار سال را که گذشته چیزی نمی شمردم
بلکه چنان تصور میکردم که الآن سربازان در برجها موجود
و به طرف جلگه ها[2] مشغول دیده بانی میباشند. و علاوه

(1) ساخلو یعنی مقیم (2) جلگه یعنی زمین سبز

از برجها چیزهای دیگر نیز بواسطهٔ شعاع خورشید
بسیار صاف و شفاف دیده میشد چنانچه یک مرتبه
یک خط مستقیم عجیبی مثل خط شیار از دور بنظرم رسید
که در پهلوی آن دیوار بفاصلهٔ بیست فت کشیده
شده بود لیکن بعد از بدقت نگریستن معلوم شد آن خط
علامت کوره راهیست که از تردد قراولان وغیره درآن
رهگذار واقع شده درآن سرزمین نقش و نشان پاتا مدتها
باقی می ماند. چنانچه نشان پای ما که دو ماه پیش گذشته
بودیم چنان تازه معلوم میشد که گویا همان وقت عبور
کرده ایم +

از بادهای سخت وسورت[1] هوای آن بیابان بسیار
درعذاب بودیم - باوجودیکه پوستین های
بسیار کلفت داشتیم باز هم آن بادهای خنک که تا ماه
اپریل میوزید خیلی موثر بود - دراول اپریل هوا ۳۹ درجه

(۱) سورت یعنی شدت سرما یا گرما +

از حالت انجماد سرد و تر بود۔ اما قبل از اختتام اپریل گرما و تابش آفتاب بسیار شدت پیدا کرد و هر وقت که باد منقطع میشد انبوه پشه و غیره از باتلاقها بعزم اذیت ما و حیوانات که بجهت آب آنجا منزل میکردیم بیرون می آمدند حتی شتران وحشی هم گویا از پشه ها خائف بودند چراکه میدیدیم دور از چراگاه در ریگزارهای بید رخت میخوابیدند +

از شوری آب هم سخت در زحمت بودیم حتی در چشمه های باتلاقها هم آب شیرین پیدا نمی شد۔ همینکه در نیمهٔ ماه مئ کارهای ما در آن حدود به اتمام رسید باکمال شعف به مرغزار تونهونگ برای کارهی برگشتم قبل از این در سال ۱۹۰۲ دوست من پروفیسر دلوکزی مرا تحریص کرد بدیدن غارهای متبرک بدهه که خودش در سال ۱۸۷۹ دیده بود۔ این غارها مشهور به ایوان های هزار بدهه و در سمت جنوب مشرقی مرغزار واقع است

در ماه مارچ سنه ۱۹ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۵ هجری)
وقتیکه به تونهانگ وارد شده این غارها را بتعجیل ملاحظه
کرده هر چیز حسب معمول بود ولی چون در آن وقت
بواسطهٔ عدم فرصت توقف نکردم اکنون بخیال ملاحظه
و معاینهٔ آن گنج پر از صنعت برگشتم - در آنجا چند صد غار
بزرگ و کوچک بنظر رسید که به قطارهای نامرتب دامن
کوه سیاهی را مشبک[1] کرده بودند. همینکه شروع بتفتیش
نمودم دیدم که تقریباً بر دیوارهای گچی تمام آن غارها صورتهای
منقوش بسیار قشنگ باقی است - این نقش ها در وضع و
ترکیب با صنعت نقاشی بدھ (که از هند به ترکستان مشرقی
منتقل شده بود) نسبت کلی داشت شناختن اینها اشکالی
نداشت زیرا که در خرابه های بیابان ختن مثل اینها بسیار
دیده بودم سنگهای حجاری شده نیز در این غارها زیاد بود
از آثار قدیمه بخوبی ثابت شد که اغلب این معابد و یادگارها

(۱) مشبک یعنی سوراخ سوراخ.

از زمان طبقهٔ تانگ می باشد و در همان آوان یعنی از
قرن هشتم تا نهم میلادی مذهب بده در چین به اوج
ترقی ارتقا یافته و تقریباً تا دو قرن آن حدود مملکت از
دست برد دشمنان یعنی ترکها از شمال و تبتیها از جنوب
در امان بود - ولی در زمان حکومت منگول بواسطهٔ تقالیب
زمان بتخانه ها از رونق افتاده و عدد زهاد در راهبات که
مجاور آن بتخانه ها بوده اند کاسته است. امّا در تونهانگ
با وجود انقلاب و انهدام که در آن زمان رو داده باز هم رسم تقوی
و پرهیزگاری بده کماکان(۱) باقی مانده بود. و فی الواقع عوام
تونهانگ با تعصب مخصوص به بعضی از آئین عبادت بده
در میان مذهب مختلطهٔ چین هنوز پابندی دارند. ظاهر بود که
تحقیقات من در خصوص نقاشی و حجاری آن بتخانه ها منحصر
به گرفتن عکس و کشیدن نقشهٔ آنها است +
و سبب اینکه از بیستم ماه می ۱۹۰۷ عیسوی مطابق

(۱) کماکان یعنی مثل سابق +

سنه ۱۳۲۵ ہجری) در پای آن بتخانه ہا خیمه زده و تا مدتی
توقف کردم حقیقتاً این بود که در دل خیال دست یافتن
به بتخانه بسیار مہمی داشتم۔ از دو ماه افواہاً شنیده بودم
که یک دفینهٔ پر از نوشتجات قدیم پیدا شده است
به این طور که دو سال قبل یک نفر راہب تاؤی در
وقتیکه یک از بتخانه ہا را مرمت میکردند اتفاقاً به آن
دفینه برخورده بود و چون آن نوشتجات را در ہمان معبد
باکمال احتیاط نگاه داشته بودند بدون تدبیر و خبرداری
نمیتوانستیم به آنہا دست یافت۔ آن زاہد تاؤی که
حفاظت آن نوشتجات را بعہده گرفته آدمی بود بسیار
وہمی و وسواسی ہمان قسمیکه بواسطهٔ جہالت خود نمیدانست
آن نوشتجات چیست که حفاظت میکند از خدایان
خودش و مردمان نیز بسیار خوف داشت۔ در ابتدا خیلی
مشکل بود که او را رام کنیم +
تفصیل کشمکش ما و اعتراضات معقول یا غیر معقول او

بعد از این نوشته خواهد شد. آخر الامر به مدد غیبی جرأت
کرده در را برای ما باز کرد. این در قبل از انکه آن نوشتجات
را پیدا کنند بسته و بسبب نقاشی دیوار پنهان بوده. از
دیدن آن خانهٔ کوچک چشمهای من خیره شد. همینکه آن زاهد
چراغ خود را روشن کرد دیدم که کاغذهای کهنه بروی یکدیگر
خرمن شده و بقدر ده فت بلند است. در آن تاریکی ملاحظهٔ
آن نوشتجات امکان نداشت اما وقتیکه آن زاهد چند بسته
از آن نوشتجات را بیرون آورد و ما را اجازت داد که آنها را
بزودی معاینه کنیم اشتیاق من بیش از پیش شد. لولهای
کاغذ که اول دیدیم خیلی کلفت و هنوز سالم بود دانستیم که
کتاب مذهب بدھ بزبان چین و از وضع و ترتیب آنها ظاهر
بود که بسیار کهنه است تحقیق تاریخ اصلی این کاغذها که
بیش از ده فرع بلند بود اشکال داشت اما همینکه
به پشت یکی از لولهها نگاه کردم هیچ شک باقی نماند که تمام
این نوشتجات از زمانی است که خط هندی و علم سنسکرت را

پیروان بدھ در وسط آسیا رائج داشته اند۔

تمام نوشتجات به همان حالت اول باقی مانده است۔ در آنجا ابداً اثری از رطوبت ندیدم۔ فی الواقع برای نگاهداری اشیاء مثل این کاغذات هیچ جا ازین اطاق بهتر نتواند شد زیراکه این خانه مثل غاری است درمیان کوه سنگی و برای حفاظت از رطوبت آن را بسیار محکم و مسدود کرده بودند۔ و بسیار مسرور شدم وقتیکه یک بستهٔ بزرگی را باز کردیم پارچهٔ روی این بسته از پنبه و بسیار محکم بود از میان آن این چیزها بیرون آمد۔ پارچه های ابریشمی و پنبهٔ بسیار خوب منقش۔ پارچهای ابریشمی و دیبا که بطور نذر پیش کرده بودند انواع کاغذهای نقاشی شده۔ پرده های بیرق و علم از هر قبیل۔ و پارچه های قلاب دوزی وغیره۔ پرده ها ی ابریشمی منقش را بطور پرچم (۱) استعمال میکرده اند و بر تمام آنها صورت بدھ یا وضع هند یا غیر آن اما به سلیقهٔ چین نقش کرده بودند۔ در زیر اشکال معبودین خود صور عابدین

(۱) پرچم یعنی پردهٔ علم یا بیرق۔

را با لباسیکه مخصوص زاهدین آن زمان بوده کشیده اند. بعد
از اندکی نوشتجاتیکه بطور نذر آنجا گذاشته بودند پیدا کردیم
و تاریخ آنها از قرن نهم و دهم میلادی بود. چونکه این نقاشیها
را بر پارچه های ابریشمی بسیار نازک و لطیف کرده و سخت
پیچیده آنجا سپرده بودند باز کردن پارچها ئیکه پنج و شش
فت طولانی بود خیلی اشکال داشت چراکه بواسطهٔ تا ه
و شکن که پیدا کرده بود از شکستن آنها می اندیشیدم ۰

از بدبختی دیدم که آن زاهد این اشیاء قدیمه را که
بسیار نفیس و از عهد تانگ باقی مانده بی مقدار پنداشت.
من موقع یافته بهترین نقاشیها را کنار گذاشتم که بعد بدقت
ملاحظه کنم. و بعد هم با کمال بی اعتنائی بسته های دیگر را
بما داد و چراکه گمان میکرد آنها بیفائده است و به چیزی
نمی ارزد. و این بی اعتنائی او موجب اطمینان کامل
من شد. در اولین بسته مقدار زیادی از نوشتجات قدیم
به یکی از السنهٔ قدیم هند جستیم. روز اول از صبح تا شب من

وچیانگ سو یه اتصالاً از حمت کشیده اوراق متفرقه هندی را جمع کردیم۔ این اوراق درمیان نوشتجات چینی و تبتی رو نیز درمیان ترجمه و تفسیر کتب مذهبی چین بزبان وسط آسیا متفرق شده بود۔ بتفصیل تفتیش روزانه و اشیاء دلچسپ که ازان کاوش حاصل شد اینجا نمیتوانم نوشت۔

خصوصاً بستهای که پُر از کتب و پارچهای منقش و کاغذهای گوناگون بود خیلی دلچسپی داشت۔ درین کتابخانه که صدها سال پنهان بوده فقط از سمت جنوب نوشتجات جمع نشده بود بلکه از جاهای دیگر هم بوده است لهذا همینکه نوشتجات زیاد بزبان ترکی اویغور از میان بعض بستهها بیرون آمده هیچ تعجب نکردم زیراکه مذهب بدھ در مملکت اویغور کمال شیوع را داشته است۔ خط کوک ترکی و سیاق مخصوص شام که پیروان مانی استعمال میکرده اند نیز پیدا شد۔

از نوشتجات مختلف بزبان چینی مثل خطوط و دفاتر

کشیشان و غیره فقط نظم و ترتیب قسیسی[1] که در آن حدود
از قرن نهم تا دهم میلادی شیوع داشته ظاهر نشد بلکه از نوشتجات
با تاریخ یقین کردم که آن کاغذها را اندکی بعد از سنه ۱۰۰۰
میلادی (مطابق سنه ۳۹۱ هجری) در آن خانه سپرده اند۔
چنان مستفاد[2] میشود که از سبب خوف حمله دشمن این
نوشتجات را پنهان کرده بودند۔ لیکن آن غار کوچک محکم
تا مدتها ذخیره خانه بوده و هر چیزی را که بعد از استعمال
متبرک تصور نموده اند و دیگر لازم نبوده در آن غار جمع
میکرده اند۔ یک سال بعد از آن که نوشتجات چینی را
ملاحظه نمودیم بعضی نوشتجات دیده شد که تاریخ آنها تا
قرن چهارم میلادی میرسید۔ بعد از آن که چندین روز
در تفتیش آن بسته ها برای بدر بردن اشیاء مفیده مثل
نوشتجات و نقاشی های مخصوص و سایر چیزها زحمت کشیدیم

(۱) قسیس ملایان نصاری را میگویند لیکن اینجا مقصود علمای هندو می باشد۔
(۲) مستفاد میشود یعنی فهمیده میشود۔

آن وقت بطرف آن بسته ها که پر از مکتوبات چینی و تل دیواری بر روی هم جمع شده بود شتافتیم. اگرچه این کار بسیار دشواری بود اما آخرالامر در زیر همه بسته ها چند بقچه پر از پارچهٔ ابریشم و تصویرهای گرانبها جستیم که تلافی تمام زحمتهای ما را کرد +

در بین تفتیش بعضی خطوط بزبان برهمنی وسط اسپانیز جستیم که در میان نوشتجات چینی مخلوط شده بود. در خصوص دادن هدیهٔ معقولی برسم تلافی برای بتخانهٔ بدهی فیصله نکردیم بلکه عمداً گفتگوی خود را با آن زاهد طول ندادیم به این سبب که در این بین به مقصود خود نائل نشویم. اما همینکه مرد زاهد خوش سلوکی ما را دید که چند شمش نقره بالتل اسپ به بتخانه تقدیم نمودیم و چون خودش بآبادی رفت دید که از اقتدار روحانی که در نظر مردم داشت چیزی کاسته نشده کم کم یقین کرد که من در کار خیری مشغول می باشم که باقی ماندهٔ علم و صنعت بدهه را برای مطالعه

اهالی مغرب زمین جمع میکنم و مسلم دانست که این اشیاء
در صورت عدم مواظبت دیر یا زود ضایع تواند شد۔
لیکن اسباب اطمینان کلی من وقتی فراهم آمد که آن خزانه
یعنی بیست[۲۴] و چهار صندوق مملو از نوشتجات قدیمی و پنج
صندوق پر از تصویر و پارچهای کلابتون دوخته وغیره
که از آن غار حاصل کرده بودم تماماً صحیح و سالم به لندن رسید
خلاصه چون در این کار مشقت زیاده کشیدیم در نیمهٔ ماه
جون از این کارها دست برداشته و با کمال مسرت
در آن بیابان گرم بملاحظات جغرافی سمت مغرب وسط
نانشان آن پرداختیم۔ اشیائیکه بدست آورده بودم در قلعه
یائین که در انفسی میباشد سپرده و او لا بطرف سلسله
کوهستان جنوبی که پر از برف و آبشاری است مابین
سولوهو۔ در رود خانهٔ تونهانگ حرکت کردم۔ در عرض راه
بعضی خرابه ها نزدیک قریهٔ چیاو تزو که درمیان دو سلسلهٔ
کوه واقع است دیدم۔ از آثار قدیمه که بدست آوردیم

وازحالت دیوارها که ازبادهای شدید متاثر شده بود بخوبی ثابت شد که آن قریهٔ محصورتا قرن دوازدهم وسیزدهم میلادی آباد ومسکون بوده است. باوجود مستحکم بودن دیوارها باز هم هرکدام که رو به مشرق ومورد تصادم ریگها واقع شده بکلی شکسته یا محو ونابود گردیده است اما دیوارهای سمت شمال وجنوب که بطول درجلو باد بوده بکلی سالم مانده است.

خلاصه بعد از ملاحظهٔ سلسلهٔ کوهستان پُرپیچ که مشرف به زمین بلند تا نشان درسمت مغرب واقع است از آنجا پائین آمده به مرغزار کوچک چانگمار فتیم وپس از آن رودخانه را عبور کرده از راه کوهستانی که بکلی بی آب وتا آن وقت معاینه نشده بود به طرف دروازهٔ دیوار بزرگ که تا حال موجود است راه پیمودیم. این دروازه بسیار مشهور وموسوم به چیایوکوان می باشد. بنای این دیوار معروف خیلی جدید تر است از آن دیواریکه دربیابان

تونهانگ پیدا کردم و این دیوار را به این سبب ساخته اند
که هر وقت دولت چین میخواسته است با همسایگان
خود قطع تعلق کند (چنانچه عادت او بوده) راه بزرگ
وسط آسیا را بذریعه این دیوار مسدود میکرده اند.

قبل از آخر جولای وقتیکه خواستیم از سوچاو بطرف
وسط تا ننشان روانه شویم خیلی زحمت در پیش آمد مردمان
چین که در مرغزارهای کانسومی مانند از آن کوهستان بسیار
می ترسند و آن طرف سلسلهٔ کوه را هرگز ندیده اند. حاکم
سوچاو که مردی خیر خواه بود چند نفر را مجبور کرد که با ما همراهی
کنند و تمام آن اشخاص که با اسپها اجیر کردیم. فقط به این
امید با ما همراهی کردند که ما را مجبور به مراجعت فوری توانند
کرد. تا آن وادی مسطح که در میان کوهستان ریچتوفین و
تولای شان واقع است راهنما برای ما پیدا شد. در این
وادی که ۱۳۰۰۰ فت بلند است بعض معدنهای طلا دیدم
که مردمان پر جرأت اطراف هیننگ در آنجا کار کرده بودند

بعد از روانه شدن از آن وادی دیگر هیچ انسانی بنظر
ما نرسید تا آخر ماه که چند نفر از اهل منگولیا را دیدیم که در
وادی های جنوب کانچو بچرانیدن مواشی مشغول بودند
چراگاه های بسیار خوب انجا برای حیوانات خستهٔ ما نعمتی
عظیم بود و ما را از خسارت زیاده رهائی داد این چراگاهها
۱۱۰۰۰ الی ۱۳۰۰۰ فت ارتفاع دارد۔ چونکه در جلوان چهار
سلسلهٔ کوه که نن شان دران واقع است هیچ حائلی نبود
و وادی های میان آنها بسیار کشاده و وسیع بود لهذا
برای ملاحظات جغرافی خیلی سهولت پیش آمد و دیگر چندان
احتیاج براهنما نداشتیم۔ بر زحمت های طبیعی ما که لازمهٔ
این قسم جاهای وحشت انگیز است بواسطهٔ ناتوانی
چاروا داران چینی یا بعبارت دیگر به سبب اعراض[1]
طبیعی آنها از تحمل مشاق، خیلی افزوده شده۔ ان کوهستان
را پر از خطرات تصور میکردند با اینکه می بایست جزئی عقلی

(۱) اعراض یعنی نفرت، بی میلی +

که بعد از کشیدن تریاک برای انها باقی مانده بود بکار برند
و از هر گونه خطر پروا نکنند بر عکس در اجتناب[1] از این
خطرات قیاسی یا واقعی کمال جد و جهد را داشتند کر
کوشش کردند که بگریزند و ما را برای حمل و نقل حیران بگذارند
ولی خوش بختانه از این خیال باز ماندند بدون اینکه به تدبیر
ما خللی وارد آید ٭

خلاصه بعد از کوچ زیاد متجاوز از چهار صد میل راه
پیموده در ماه اگست هر سه قطار کوهستان شمال نانشان
را که از ۱۸۰۰۰ تا ۱۹۰۰۰ فت بلند و پر از برف هست ما
معاینه کردیم- ان سلسلهٔ کوه پر یخ و قشنگ را که آب
سولوهو را از آب رود خاره نور و کوکو نور تقسیم میکندم از جانب
شمال ان معاینه کردیم معلوم شد که قله های ان از
کوهستان شمالی خیلی بلند تر است ٭

بعد از زمینهای بلند که همه جا با تلاق است بطرف

(۱) اجتناب یعنی دوری گرفتن ٭

منبع رود خانهٔ تاتانگ که آب ان به آب هونگهو ملحق میشود رفتیم و همانجا آب زرد دریای چین را نیز دیدیم۔ از آنجا باز به وادی بالای رودخانهٔ کانچلو رسیده و بعد از میان کوهستان ریچتوفین طی راه نمودیم۔

رام سنگه یک آلهٔ مساحت داشت و تمام زمینکه بذریعهٔ ان آله درمیان الفسی و کانچو معاینه کردیم تقریباً ۲۴۰۰۰ مربع میل بود۔ در اوائل سپتمبر از کانچو بعزم مسافرت طولانی روانه شدیم به این نیت که مجدداً به اراضی دریای تارم برگشته و یک زمستان دیگر آنجا به تحقیقات مشغول شوم و درین سفر بسبب بعض ملاحظات علمی و عملی مجبور شدم که از راه هامی و ترفان به ان راه بزرگ کاروانی (که از قرن هفتم میلادی عوض راه قدیم لوپنور استعمال میشود) رسیده طی مراحل بکنم۔ رای رام سنگه که در تانشان بسیار خدمات نمایان کرده بود بعزم مراجعت به هندوستان از من جدا شد چراکه

صحتش چندان خوب نه بود که بتواند زحمات یک زمستان
دیگر را تحمل نماید. جای او را رای لال سنگه گرفت. این
مرد در مواقع پر زحمت برای کارهای جغرافی لیاقت و
همت فوق العادهٔ خود را بروز داد چرا که قبل از این چندین
مرتبه با این قسم قافله از هند به مشرق چین رفته و درست از
امتحان بیرون آمده بود +

شرح این مسافرت طولانی که از اول اکتوبر سنه ۱۹۱۵ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۲۵ هجری) شروع شد و تقریباً ۵۰۰ میل مسافت
را از الختی تا قره شهر (که در انتهای شمال مشرقی اراضی
دریای تارم واقع است) در ظرف دو ماه طی نمودیم
در اینجا نمیتوانم نوشت. در تمام آن بیابان ویران پر
از سنگ ما بین تا بین شان و پایشان فقط آبادی و مرغزاری
که بنظر میرسد. هامی و ترفان است و در آنجا با اینکه به بعضی
ملاحظات تحقیقات آثار قدیمه امکان نداشت باز هم پارهٔ
مکانات مخروبه را ملاحظه نمودم. فایده که از این کار حاصل شد

این بود که برای معاینۀ صوبۀ تاین شان و اطراف ان موقع خوبی بدست آمد۔ همینکه در اوایل ماه دسمبر به قره شهر رسیدیم بلا درنگ به حفر کردن و تفتیش مشغول شدیم۔ در بتخانهای محزوبه بدهه که بفاصلهٔ یک منزل در مغرب قره شهر واقع است بیک نظم و ترتیب مخصوص زمین را سکندیم زیراکه این بتخانها اگرچه بعضی کوچک و برخی بزرگ بود اما تمامًا در ردیف و به یک وضع جدا جدا ساخته بودند و لهذا در کار مزدوران خیلی سهولت پیش آمده این بتخانه ها را مسلمانان انجامین گوئی ریعنی هزار خانه) می نامند و در دامن سنگلاخی واقع است ٭

ظاهر بود که این بتخانه ها فقط از بارانهای شدید نقصان نیافته بلکه از احتراق[1] هم خسارت کلی به آنها رسیده است و چون بعضی سکه ها جستم که تاریخ آنها تا قرن نهم میلادی میرسید احتمال دارد که این احتراق در اوائل تاخت و تاز مسلمانان رو داده باشد۔ با وجود این همه خرابی

(۱) احتراق یعنی آتش ٭

کرانده اشد ناموافق هوا و بواسطهٔ تعصب بابت پرستی

بانجا وارد آمده باز هم اشیاء قدیمه زیاد پیدا نمودیم۔ از

میان بتخانه های بزرگ قطعه های گچ منقش که برای زینت

دیوارها بکار برده بودند بسیار جستیم و نیز در میان دالانهای

اطراف بعضی بتخانها چند تختهٔ منقوش جستیم که در زیر

خاکها از آتش و رطوبت محفوظ مانده بود۔ از چیزهای

منقش و حجاری شده که سابقاً مطلا هم بوده ظاهر شد

که این بتخانه ها را با کمال افراط[1] مزین کرده بودند۔ از وضع

این تصویرها معلوم شد که صنعت نقاشی بدهه و یونان از

انتهای شمال مغربی هند به اینجا رسیده است۔

مدت پانزده روز که درین کوی بسر بردیم از سورت[2]

سردی و خنکی بما زحمت رسید چراکه هوا ۲۴ درجه از حالت

انجماد[3] سردتر بود۔ بدتر از همه میغ[4] بسیار خنکی بود که از دریاچه

(۱) افراط یعنی از حد زیاد (۲) سورت یعنی شدت و سختی سرما یا گرما ۰

(۳) انجماد یعنی یخ بستن (۴) میغ یعنی ابر یا نژم ۰

بگرد آتش برخاسته و تمام اطراف را فرو میگرفتند و
تا چند روز به همان حال باقی می ماند. چون کارهای من
آنجا به اتمام رسید قریب به عید مسیحی از آنجا حرکت
کرده به کوهستان ختن رفتیم و تمام ما قدری آسوده
شدیم این کوهستان اگرچه سرد است ولی آفتاب خوب
دارد. در آنجا بواسطهٔ اطلاعاتیکه با زحمت از چوپانان
کم گو حاصل شد بعضی از یادگارهای عهد بعید را پیدا کردم
که تا آن وقت کسی ندیده بود. چند بتخانه خرابه را تفتیش
نمودم. اگرچه این بتخانه ها کوچک اما بسیار مزین و با اینکه
دور از هر گوشه آبادی بوده باز هم از شر حملهٔ بت شکنان
در امان نمانده اند. خلاصه سفر اول سال [illegible]
شمال مشرق آن ریگزار به کوهستان رسیدیم خیلی مسرور شدم
که بار دیگر به آن زمین مراجعت کرده ام. از آنجا بعزم
انچیک دریا که در طرف جنوب است حرکت کردیم من
ولال سنگه از میان بیابانیکه قبل از آن معاینه نشده بود

هر یک راهی جداگانه اختیار کردیم لیکن هر دو راه به مرغزار
کوچرا (که در راه بزرگ کاروانی واقع است) می پیوست
در کوچه برای ملاحظات خرابه های نزدیک آنجا یک هفته
توقف نمودم. دران خرابه ها از پنج سال قبل اهالی جاپان
و المان[1] و روس برای آثار قدیمه تجسس کرده بودند آخرالامر
چندی قبل شخصی فرانسیسی موسوم به پروفیسر پلیت همراهانش
آن خرابه ها را بکلی صاف کرده بودند. بعد از آنکه این حدود
را بتعجیل معاینه کردم در آخر ماه جنوری باز بطرف آن
بیابان عظیم روانه شدم. از سنه ۱۹۰۶ عیسوی (مطابق
سنه ۱۳۲۴ هجری) که از ختن و کریا حرکت کرده همیشه در استفسار
و تفحص خرابه های قدیمی اصرار داشتم. از نتیجه این
استفسارات مطلع شدم که بعض مکانات مخروبه در تکلامکان
هست که تا آن وقت هیچ کس ملاحظه نکرده است پس
خیلی مایل بودم که حتی الامکان قبل از بهار به آنها برسم چراکه

(۱) المان یعنی جرمنی.

در فصل بهار بواسطهٔ طوفان باد و گرما در آنجا هیچ کار امکان ندارد. قبل از این بما گفته بودند که در شهیار راهنما بدست تواند اما همینکه آنجا رسیدیم معلوم شد که این خبر بکلی دروغ بوده بلکه هیچ شکاری هم به رودخانهٔ کریا از این سمت نرسیده آن وقت دانستم که زحمتهای زیاد در پیش خواهد آمد.

به تصور اینکه آب کریا به یک نقطهٔ مخصوص میرسد و برای رسیدن به آنجا اگر مسافت یکصد و پنجاه میل را از روی تپه های ریگ طی کنیم امیدوار بودیم که به آب توانیم رسید و از تجربه میدانستم که در عبور کردن از آن ریگزار که جز قطب نما راهنمای نداشتیم چه مشقت در پیش تواند آمد. بهر حال روز ۲۹ جنوری ۱۹۱۸ عیسوی (مطابق ۱۳۳۶ هجری) از آخرین خانه های چوپانی نزدیک تارم براه افتادیم هشت نفر مزدور از اهل شهیار بجهت کندن چاه وغیره با آذوقهٔ چهل و پنج روز به جهت تمام

قافله که بیست نفر میشدند همراه گرفتیم - از پانزده شتر که داشتیم هشت شتر فقط به جهت حمل یخ بودند - با اینکه لازم بود که هر کس پیاده برود ولی خواهی نخواهی چهار پابو همراه گرفتم که در وقت عبور از دریا برای خود و رفقای من زحمتی پیش نیاید*

بعد از هشت روز راه پیمودن از روی تپه های ریگ که بعضی ضخامت بلندی داشت به کنار شمالی مصب خشک رسیدیم - این مصب بواسطۀ رود کرپا صورت گرفته و مثل کنار رود خانه خشک بنظر میرسد در بعض جاها نصف در زیر ریگها و در بعضی نقاط تماماً در میان جنگلهای انبوه ناپدید است - در اینجا زحمتهای ما بیش از پیش شد زیرا که حالت ما شبیه بود به کسیکه از دریا گذشته به مشیله⁽¹⁾ و مرداب بی پایان رسیده بدون راهنما حیران مانده باشد*

(۱) مشیله یعنی مرداب و آن زمینی است که گل و لجن داشته باشد*

بهر حال نجات ما منحصر به جستن کناران رودخانه خشک بود زیرا امیدوار بودیم که از زیر ریگهای آن آب حاصل توانیم کرد. چون از تپه های بلند گذشته و دران منصب خشک زمین را کنده قدری آب حاصل نمودیم امید داشتیم که بخت با ما یار و طالع سازگار است و ازانجا بکمال سهولت پیش توانیم رفت لیکن بعد از اندکی آن امید ما مبدل به یأس و حرمان شد هر قدر پیشتر رفته و در جستن کنار رود خشک بیشتر کوشیدیم کمتر جستیم زیرا که در میان جنگلهای خشکیده و توده های ریگ چنان پنهان شده بود که اثری ازان بنظر نمیرسید. در تمام عمر خود زمینی مثل آن وحشت انگیز ندیده ام. از کندن چاه و یافتن آب بکلی نا امید شدیم همراهان تماما دل خود را باختند بجز لال سنگه و ابراهیم بیگ و جسونت سنگه و نیز مرد ساربان حسن آخوند که با کمال مردانگی هیچ خوفی اظهار نکردند پنج روز دیگر که به آن مشقت گذشت بی قراری مردان

شہیار خیلی اہمیت پیدا نمود مکرر بجیال فرار افتادند لیکن
اگر میگریختند جز ہلاکت نتیجہ حاصل نمیکردند روز ششم
وقتیکہ من و لال سنگہ میخواستیم بملاحظات جغرافی
مشغول شویم از بالای تپہ کہ سیصد[300] فت بلندی داشت
در آن بیابان بیکران چند خط سفید از دور بنظر رسید
ہمینکہ بعد از طی مسافتی بہ آنجا رسیده دو انستیم
کہ آن خطوط سفید نمکہای شوره زار نیست بلکہ
قطعات یخ است کہ از آب رود خانہ منجمد
شده مسرفی کہ برای ما حاصل شد بہ تصور نمی آید شتران
ما از دو ہفتہ و اسپان از چہار روز ہیچ آب نچشیده بودند
و بہ ہر یک از ما ہم روزانہ تقریباً ۴[1] تولہ آب تقسیم میشد
این رود خانہ غیر مستقل حالا یک مجرای[2] جدیدی درمیان
ریگزارہای با یر دارد و از جائیکہ چہار سال پیش میگذشتہ
خیلی دور است و چند روز طول کشید تا در جنگل سبزی

(۱) یک تولہ دو و نیم مثقال میشود (۲) مجری یعنی گذرگاه +

به نقطهٔ رسیدیم که مجرای جدید از مجرای قدیم جدا میشود
بعد از یک روز استراحت باز در خرابه های قره دانک
مشغول تفتیش شدم - آب رودخانه بعد از چند قرن برگشته
و باز از نزدیک این خرابها میگذرد -

در سال ۱۹۰۱ که اینجا آمده بودم بواسطهٔ طوفان باد و ریگ
نتوانستم که اینها را بخوبی تفتیش کنم ولی حالا که باد ریگ ها را
برطرف کرده مکانات مخروبه آشکار شده است - بعد از
تحقیق دانستیم که در قرن اول میلادی علاوه از قرادلخانهٔ
سرحدی یک آبادی مزروعی هم در آن بیابان بوده - در کنار
رودخانهٔ کریا چند نفر از اهل ختن که برای خزانه تجسس
میکنند بطور راهنما به ما ملحق شدند و با اینها از راه جدید به
طرف بیابانیکه در شمال مرغزار دوموکو واقع است روانه
شدیم - در آن بیابان ریگزار ان اشخاص ختنی مکانات مخروبه
با چند بتخانهٔ بدهه پیدا کرده بودند که در سفر سابق ندیده بودم
هرچند از آن خرابه ها که به سبب نزدیکی به یک قریهٔ که تا

شصت سال قبل معمور بوده) چیزی برجا نمانده بود باز هم
تفتیشات من بی ثمر نشد چراکه بعضی چیزهای مفید مثل نوشتجات
بزبان هندی و تصویرها و تخته های منقش از عهد بدھ جستم
معلوم شد که آن خرابه ها هم از قرن هشتم میلادی متروک
واقع شده اند. ماه مارچ و اپریل را در آن بیابان کنار
مرغزارهای دَدَموکو و ختن بسر بردیم. از جمله مکاناتیکه ملاحظه
کردیم یک بتخانهٔ بزرگی بود با نقاشی بسیار دقیق که در زیر
ریگها بکلی پنهان بود و حالا از سبب تحقیقات ما در بیابان
ما بین رود یورنکاش و قره قاش بنظر رسید. معلوم شد
که این بتخانه هم مثل بتخانهٔ راوک استوپا که در سال
۱۹۰۱ میلادی (مطابق ۱۳۱۹ھ هجری) پیدا کردم اندکی
بعد از مسیح علیه السلام بوده. بعد از آن راه بیابان که
از کنار رودخانهٔ خشک ختن به جانب شمال است
عازم اکسو شدیم. در اثنای راه یک قلعه خرابهٔ دیدم که
سابقاً به جهت حفاظت راه ساخته بودند. این قلعه

درمیان آن بیابان بر سر کوه مزرتاغ در طرف چپ
رودخانهٔ ختن واقع است. اگرچه خودِ قلعه از سبب
آتش خراب شده ولی یک خرمن خاک و به که ساکنین
آن بیرون ریخته بودند باقی مانده بود. سه روز متوالی
درمیان خاک و به ها تفتیش کرده و نوشتجات زیاد که به
چندین زبان بر تخته و کاغذ نوشته شده بود پیدا کردیم
تاریخ تمام آنها قبل از قرن نهم میلادی بود. خلاصه. در
اوایل ماه مئ بعد از زحمت زیاد به اکسو وارد شدیم.
در آنجا رای لال سنگه به جهت ملاحظات جغرافی را طراف
کوهستان تائین شان تا دره های شمال کاشغر معاونت لازم
داشت از مدد دوست قدیمی خودم پانتاجن هر چیز که
لال سنگه ضرورت داشت فراهم کردیم و خودم هم بعد
از بسر بردن چند روز با آن دوست فرزانه در عالم بیگانه بوادی
اوچ ترفان رفتم و بعد از راه یک سلسلهٔ کوه خوشنما که تا آن
وقت معاینه نشده بود به مرغزار غیر معروف کلپین رسیدم

قله های آن کوهستان به ارتفاع ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ فت میرسد
ولی چندان برفی ندارد - در تمام آن کوهستان قلت آب
موجب وبال چوپانان قرغیزی (که هنوز آنجا دیده میشوند) شده
است - بواسطه اطلاعات مفیده که از مردمان کلپین حاصل
شده بود آثار یک قریهٔ مخروبه در بیابان وسیع ما بین
کوهستان خشک کلپین و انتهای رود کاشغر) پیدا کردم - اگرچه
از اثر بادهای شدیده چندان جائی بجهت استکشاف
باقی نمانده بود ولی ظاهر شد که در آن نواح تا قرن هشتم
میلادی دهات آباد بسیار بوده چنانچه علامت نهرها
که (از رود کاشغر به آن آبادی ها آب میرسیده) هنوز
مشاهده میشود و نیز اثر آن شاهراه قدیم چین که از میان آن
آبادی ها تا کاشغر میرفته است پیدا نمودم +

خلاصه بسبب شدت گرما و کارهای زیاد که داشتم لازم
شد که به ختن مراجعت کنم چنانچه بعد از دو هفته مسافرت
باسرعت (و نیز بسبب بادهای شدید پرزحمت) به ختن رسیده

و در همان باغچهٔ قصر که سابقاً منزل داشتم تا شش هفته به
بستن اشیائیکه بدست آمده بود مصروف بودم و این
کاری بود بسیار دقیق و جالب توجه چراکه علاوه از نازکی
اشیاء راه طولانی هم (یعنی از آنجا تا لندن) در پیش بود.
انتظامی که به جهت ساختن صندوق ها و قوطی ها کرده بودیم
بسیار قابل تماشا بود و شاید هرگز آن مرغزار چنان صندوق
سازی و جعبه سازی ندیده باشد.

در همان روزها نایک رام سنگه که مددگار من بود و
او را در ماه مارچ برای بعض کارها به میران فرستاده بودم
برگشت لیکن هزار افسوس که بیچاره در این سفر طولانی از
هر دو چشم کور شده بود. وقتیکه از من جدا شد بکلی صحیح و سالم
بود و هیچ گمان نه بود که چنین بلائی بر او نازل تواند شد.
اما همینکه در آن حدود با کمال جد و جهد و مردانگی به موریت
خود مشغول شد مرضی عارض شده و او را نابینا ساخته.
پریشان حالی من در گوششی که در آن وقت برای فرستادن

آن بیچاره را به یارقند وازآنجا به هندوستان نمودم معلوم
است و حاجت به بیان نیست ـ چون خودم به هند رسیدم
در ترضیه حال و ترفیهٔ استقبال آن رفیق با وفا دقیقهٔ فروگذا
نه کردم تا اینکه از طرف دولت هند یک مستمری[1] معقولی به جهت
خود و اولادش مقرر شد ٭

خلاصه در اواخر ماه جولائی بود که لال سنگه بما ملحق
شد چونکه با آلهٔ مساحت خود از تائین شان به کاشغر رفت
توانسته بود کرقسمت آخر آن بیابان بیکران را که در شمال
کوهستان کونلون به مغرب ختن واقع است معاینه کند.
ونقشه بکشد. روز اول اگست پنجاه شتر از اشیاء قدیمه
و شیشه های عکاسی وغیره بار کرده وفرستادم که در پای
دره های کاره کرام منتظر ورود ما بمانند وخودم با لال سنگه
بعزم سفر طولانی عازم منبع های رود یورنکاش شدم.
از تجربه هائیکه سابقاً در کرنغو تاغ حاصل کرده بودم یقین داشتم

---

(۱) مستمری را وظیفه هم میگویند ٭

که رسیدن به منبع های رود یورنکاش از تنگناهای عمیق (که آب رود بجانب مغرب میرود) امکان نخواهد داشت لهذا مناسب می نمود که کوشش کرده از سمت مشرق یعنی از همانجا که آن کوهستان به زمین مرتفع تبت می پیوندد ببردیم*

زحمت ما از وقتی شروع شد که ازین تنگنای پلور عازم آن سطحهٔ بلند شمالی (که ۱۵۰۰۰ فت مرتفع ومتصل به کوهستان کونلون است) شدیم. درآنجا به چند نفر از اهل قریاک پاک[1] شکار میکردند برخوردیم یکی ازآنها موسوم به پاسا واگرچه مردی مکاره اما با تجربه بود بعد از اصرار زیاد آخر راهیکه به انتهای تنگنای یورنکاش میرود بما نشان داد. بموجب هدایت او اولاً به وادی زیلیک رسیدیم درآنجا معدنهای طلا زیاد بنظر رسید که در بغل کوه کنده بودند گویا از مدتهای مدید درآنجا کار میکرده اند. درزمان قدیم که اینگونه کارها را از بیگار میگرفته اند

(۱) پاک لفظ ترکی است بفارسی بزکوهی یا گاو ترکمانی میگویند*

البته در این تنگنای ناهموار با آن هوای ناسازگار ظلم بی
قیاس به بنی نوع بشر شده است. اگرچه در معدنهای نیلیک
آن وقت کسی نبود چراکه جز در چند ماه تابستان احدی آنجا
نتواند رفت باز هم کوشش کرده از آن چند نفر مزدور که
غالباً بیگار و در آن تنگنای موحش مشغول کار بودند هشت
الاغ گرفتیم اگر نمی‌بودند هرگز امکان نداشت که مایحتاج خود
را از آن جا بگذرانیم. از چندین درهٔ بلند که ۱۷۰۰۰ الی
۱۸۰۰۰ فت ارتفاع داشت عبور کرده به یک تنگنای
مختبس رسیدیم و آخر الامر بعد از هشت منزل طی راه با
نهایت مشقت به آن زمین یخچال که بزرگترین شعبهٔ رودخانه
از آنجا بیرون می آید و ۱۶۰۰۰ فت بلند است رسیدیم
آن کوره راهی که ما می‌رفتیم از اثر پاهای یاکهای وحشی پیدا شده
و در بعضی جاها به اندازهٔ صعب بود که حتی خرهای پر قوت
با بار نمی‌توانستند عبور کنند. با اینکه فصل تابستان گذشته
بود باز هم گذشتن از کناره‌ان جوی ها که از یخچال بیرون می آید

خیلی خطرناک می نمود. پاداشتی که برای این همه زحمت یافتیم
همان نقاط مرتفعه درین راه بود که از ۱۸۰۰۰ الی ۱۹۰۰۰ فت
بلند و برای ملاحظات جغرافیه مفید ثابت شد. خلاصه بعد از
آنکه به این طور تا یخچال منبع رودخانه رسیده از آنجا از
زمین بلند ولی سهل المرور نزدیک دریاچهٔ اوتوغکول بطرف
مشرق برگشتیم و برای رسیدن به وادی بالای رودخانهٔ
قره قاش لازم بود که از تپه های سمت مغرب آن سلسلهٔ پر
از برف راه به پیمائیم. پس به این خیال اولاً از راه پلوزر
لانگلا به آن زمین های مرتفع که ۱۷۰۰۰ فت بلند است
رفتیم و در همان جا یخچال بزرگی است که آب کریا از آن
بیرون می آید. در اثنای این راه که تا منبع رود کریا رسیدیم
و تا چند روز بعد از آن از هوای ناموافق خیلی صدمه ما
وارد شد چراکه مکرر طوفان برف اطراف را فرو گرفته
و از رطوبت آن زمین با وجودیکه سنگ بود باز هم لغزنده
و مثل باتلاق میشد و این حالت برای حیوانات ما خیلی

بد بود زیرا که علاوه از زحمتهای سرمائی و سردی زیاد
که متحمل شده بودند برای خوراک هم چیزی به آنها نمیرسید
خلاصه از منبع رود کریا گذشته در آن زمینهای سمت
مغرب بملاحظات جغرافیه پرداختیم. هر کس آن نقشهٔ
جدیدی را که از ماورای سرحد هند کشیده اند ملاحظه کند
خواهد دید که در آن نقشه جای این زمین را خالی گذارده
اند. در آنجا تیغه های کوه پر از برف با وادی های وسیع
بسیار دیدیم این تیغه ها به آن کوهستان بزرگ که پهلوی
منبع یورزنکاش واقع است می پیوندد و نیز دریاچه ها
و مسیله های خشک که اغلب آنها به ارتفاع ۱۵۰۰۰
و ۱۶۰۰۰ فت بود. زیاد آنجا دیدم. آبیکه از وادی ها
جاری است به آن دریاچه ها نمیرسد. باوجودیکه مواظبت(۱)
کامل داشتیم باز هم بسبب عدم گیاه و علف یک
ثلث از حیوانات ما تلف شدند. یک منزل که از دریاچهٔ

(۱) مواظبت یعنی خبرگیری و احتیاط.

اول دور شد هیچ دیگر اثری از گیاه بنظر نرسید بلکه برای
آب هم لازم بود که زمین را کنده آب حاصل کنیم - در
تمام راه بادهای خنک میوزید و چون هیزم کافی به جهت
آتش دستیاب نمیشد آن شبهای خنک برای ما و
حیوانات (که علاوه از عدم خوراک هیچ سرپناهی هم
نداشتند) وبال جان بود - بدترین زمین را وقتی دیدیم
که به یک دریاچه پر از نمک رسیدیم - از کنار آن دریاچه
به سمت شمال مغربی رفته به شوره زارهای دیگر برخوردیم
که از هر طرف حوض های خشک پر از نمک دیده میشد -
چنان سکوت و خاموشی در آن حدود مستولی بود که تصور
نمی آید - نه فقط ذیحیاتی دیده نمیشد بلکه اثر پائی هم نبود -
موجب ملال من اینکه یابوی بدبختی که داشتم در آنجا
مرد - از وقتیکه بخاک ترکستان داخل شده تا آن وقت
بران یابو سواری میکردم و از سختیهای سفر خصوصاً سفر
تاکلماکان و آن قلت آب هرگز خسته نباید - بعد از

همیو دن سه منزل راه پر تعب اثر آن راه قدیم را پیدا
کردیم - این راه متجاوز از چهل سال است که متروک واقع
شده و در ابتدای آخرین شورش مسلمانان حاجی حبیب الله
رئیس ختن کوشش کرده بود که از همین راه با هندوستان
و لداخ مستقیماً مراوده داشته باشد - خلاصه عصر هیجدهم
ماه سپتمبر بوادی یکی از منبعهای مشرقی رود قره قاش
رسیدیم *
دو روز بعد از سراز بر شدن از آنجا به جماعت کرغیزی
و یاک ها بر خوردیم وقتیکه در ختن بودم خودم به این
اشخاص دستور العمل داده بودم که اینجا آمده منتظر
ما باشند - دران وقت فقط کاری که داشتیم این بود که اثر آن
راه حاجی حبیب الله را تا جائیکه از سلسله کوئنلون گذشته
بطرف کرنغو تاغ میرود پیدا کنم - یک خطی از سنگهای
کوچک که بر روی یکدیگر چیده بودند از آنجا به طرف
وادی میرفت از قرینه دانستیم که آن راه باید در آن

سمت باشد لیکن در بالای آن وادی از سبب یخ و
برف زیاد آن راه بکلی محو شده بود. چون لازم بود آن
نقطه را که ایستاده بودیم به تطبیق نقشهٔ سابق از سمت
شمال کاملا تعیین کنیم و آن جز از رفتن بالای کوه امکان
نداشت لهذا روز ۲۲ سپتمبر من و لال سنگه با چند نفر دیگری
بعزم سر کوه حرکت نمودیم و از روی یخچال بسیار قشنگی که
نزدیک ترین راه معلوم میشد میرفتیم چون این چندین
میل مسافت همه جا یخچهای آن ترکیده و روی آنها را برف
تازه پوشیده بود بسیار زحمت کشیده تا اینکه بقلهٔ کوه که تقریباً
بیست هزار فت ارتفاع داشت رسیدیم. هر چند که هوا
خیلی خنک یعنی ۱۶ درجه از حالت انجماد سردتر بود ولی
بواسطهٔ ملاحظات جغرافی و کشیدن عکس ممکن نشد که زودی
پائین بیائیم با اینکه در مراجعت از خوف رسیدن شب
هیچ توقف نکردیم باز هم وقتیکه به خیمه گاه رسیدیم خیلی از
شب گذشته بود. بعد از رسیدن به منزل دانستم که

انگشتان پای مرا سرما زده است اگرچه این امری بود بسیار
ملال انگیز باز خوش بودم که کارهای جغرافی بدلخواه ما به انجام رسید.
چون میدانستم که نتیجهٔ این حادثهٔ سخت و معالجه فوری
لازم است بهر طور بود خود را بوادی قره قاش رساندم
در آنجا قافلهٔ خود را که حامل اشیاء قدیمه و بسلامتی از
درهٔ سنجو گذشته بودند دیدم- این قافله را سپردم بلال سنگه
که در تمام سفر کمال غیرت و همت را بروز داده و
چنان از مشقت و زحمت بی پروا بود که هیچ هندوستانی
مثل او ندیده ام (خیلی باعث خوشی است که در پاداش
این همه زحمتها از طرف دولت هند به لقب رای بهادری
ملقب گردید) بعد از آن خودم به سمت مملکت لد
حرکت کردم با اینکه دره های بلند به ارتفاع
۱۸۰۰۰ فت در راه کوهستان بود و یخچال سا سر صعب المرور
بود باز هم حتی الامکان بسرعت حرکت میکردیم-
بعد از نه منزل طی راه به اول قریهٔ لداخ رسیده

و پس از چهار روز به لکهنو وارد شدم در آنجا جناب
شمت صاحب بمعالجهٔ پای من پرداخته ولی
لازم شد که تمام انگشتان پای راست مرا
قطع کنند. تقریباً سه هفته آنجا قیام شد و در
آن مدت از محبت شمت صاحب و رفقای
ایشان خیلی بمن خوش گذشت. چون حالم قدری
خوب شد و دانستم که زحمت دو هفته مسافرت
تا کشمیر را تحمل توانم کرد فوراً براه افتادم. در کشمیر هم
دوست من داکتر نیو مصلحت دانستند که چند
وقتی استراحت کنم. آخر الامر در اوایل دسمبر
توانستم که قدری راه بروم و همان وقت بجانب
هندوستان روانه شدم. بعضی کارهای ضروری
و دلچسپی مخصوصی که علیحضرت لارد منتو فرمانفرمای
هند در کارهای من و التفاتی که درباره مساعدین
هندوستانی من داشتند سبب گردید که تا آخر

دسمبر در کلکته به ماندم. بعد از آنجا حرکت کرده آخر
ماه جنوری به انگلستان رسیدم و الحمد لله که
صندوقهای من نیز که عدداً یک صد و از اشیاء
عتیقه مالامال است صحیحاً سالماً به لندن وارد شد.